



This inevitable revolution
is just right side
up. This is the
task of workers
revolution.
It is the aim
of workers
revolution.
منصور حکمت

۴۴

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۲ آوریل ۲۰۰۸ - ۱۴ فروردین ۱۳۸۷



نکاتی در باره جنبش سرنگونی

بخش دوم، با سیاوش دانشور

یک اهمیت اساسی دیگر این بحث اعلام تمایز کمونیسم کارگری با تصویر تاکنون رایج خطوط چپ رادیکال و سنتی و ضد رژیمی از هر حرکت اعتراضی مردم در تقابل با حکومت های استبدادی است. در قاموس این جریانات و مشخصا سوسیالیسم جهان سومی و پوپولیسم رادیکال همواره حرکت های میلیتانت در تقابل با رژیم های سرکوبگر "انقلاب" نامگذاری شده است.

صفحه ۲

یادداشت سردبیر

سیاوش دانشور

تبت، المپیک چین، بازار و دکان دالائی لاما

دالائی لاما سر اسقف بیزنس بودیسم، خودمختاری میخواهد. جناح های تندتر این جریان مرتجع مذهبی از استقلال سخن میگویند. استقلال طلبان البته گروه فشارند تا شاید همان خودمختاری محقق شود. تبت معروف به بام جهان البته بخودی خود اهمیتی ندارد. تبت را شاید باید کوزوو دوم نام گذاشت. اهمیت تبت نه در طول و عرض و موقعیت ژئوپلتیک آن، بلکه در مکانی است که کمابیش در جدال های سیاسی و تجاری آمریکا و چین و کشورهای متحد آمریکا در منطقه مثل تایوان و هند پیدا میکند. خود دالائی لاما حتی جرات و جسارت مقتدا صدر و آخوندهای اسلامی یا خاخام های یهودی و ایرگونی را ندارد. او حتی شبیه مهره های انقلاب مخملی تحت حمایت کلیسای کاتولیک و آمریکا نیست. نه میتواند با چین بعنوان یک جنبش خودمختاری طلب دربیافتد و نه اساسا قصد درافتادن دارد. در همین شلوغی های اخیر تهدید کرد که اگر ناآرامی ادامه یابد او از مقام شامش استعفا میدهد! دالائی لاما تلاش میکند تصویر رنگ و رو رفته گاندی باشد. حتی اینهم نیست. بیشتر به آخوندهای اصلاح طلب ایران و امثال کروبوی و خاتمی شبیه است. شاید تفاوت شان این باشد که در ابعاد آنها مرتکب جنایت مستقیم و گرفتن جان مردم نشده باشد. هرچند کارش این است که انسانیت انسانها را با سم مذهب بکشد و هرازچندگاهی با تحریک آمریکا و هند راهب های مفلوک را راه می اندازد و تعدادی شان را به



محمود صالحی آزاد باید گردد!

بنا به اخبار امروز محمد عبیدی پور با رادیو برابری، وثیقه ۴۰ میلیون تومانی برای آزادی محمود صالحی صادر شده است و مسئله اگر با بهانه های دیگری از جانب اطلاعات روبرو نشود، موضوع روال اداری را طی میکند.

صفحه ۲۲



اعتراض کارگران صدرا علیه اخراج ۴۰۰ تن از کارگران ادامه دارد!

صفحه ۱۹



بودجه سال ۸۷ از بن بست اقتصادی رژیم اسلامی تا اعتلای فلاکت گسترده عمومی

علی طاهری

صفحه ۱۵



خنک و ناخنک! افشای اسلام یا عرب ستیزی؟! حکومت های مصر و ایران

سعید مدانلو

صفحه ۱۷



وقتی دستگاه مذاهب به رقابت و افشاگری از یکدیگر می پردازند!

محمود احمدی

صفحه ۲۴

اعتصاب کارگران ترکیه علیه قانون کار جدید

نیما انصاری

صفحه ۲۲

در صفحات دیگر: در دفاع از آزادی بیان، نامه اعتراضی اتحادیه کارگران صنعتی جهان، کارگران پرریس موفق شدند، اجتماع خانواده های زندانیان سیاسی در کنار زندان سنندج، و ...

صفحه ۲۱

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

بخش دوم، با سیاوش دانشور



یک دنیای بهتر: ترم جنبش سرنگونی ترم نسبتاً جدیدی است. منصور حکمت برای اولین بار از این ترم استفاده کرد. آیا این ترم صرفاً در تقابل با جنبش اصلاحات یا دو خرداد مورد استفاده قرار گرفته است یا به مساله دیگری اشاره دارد؟

سیاوش دانشور: در قیاس با تلقی عمومی از تغییرات سیاسی بطور اعم و تلقی چپ رادیکال و ضد رژیم بطور اخص، "جنبش سرنگونی" ترمینولوژی جدیدی است. این عنوانی بود که منصور حکمت بدنبال خیزش ۱۸ تیر مطرح کرد. دوره ای که اگر یادتان باشد سیاست در ایران از منظر ژورنالیسم رسمی، بخش عمده جریانات و شخصیتها و رسانه های اپوزیسیون ایران، و چه بسا بخشی از خود مردم ایران، صحنه تقابل "خامنه ای - خاتمی" بود. صورت مسئله سیاست در ایران به تقابل دو جناح ارتجاع دولتی و کشمکش آنها برسر "تغییر از درون" از یکسو و حفظ و تداوم وضع موجود از سوی دیگر خلاصه شده بود. گویا اعتراض مردم علیه حکومت، طبقات اجتماعی، جنبشها و افقهای سیاسی و اجتماعی نه پیشینه ای داشتند و نه اساساً وجود نداشتند! کمونیسم کارگری طی قطعنامه "انتخاب خاتمی و عروج اپوزیسیون پرو رژیم" و اسناد و مباحث سیاسی پایه ای دیگر، این اوضاع را تشریح کرد. ضرورت و ریشه های عروج خاتمی و تلاش درون حکومتی برای بقا که وعده "اصلاحات" را میداد تبیین کرد. کهنه بودن، تکراری بودن، بی حاصل بودن این خطر از منظر منافع مردم و مبارزه طبقه کارگر تاکید کرد و قاطعانه تلاش کرد در مقابل این نقطه سازش بایستد. در تبیین ما از جامعه و در نگرش ما بعنوان یک جریان

سرنگونی طلب کمونیست و انقلابی، همیشه سرنگونی خواهی مردم و نخواستن رژیم اسلامی فرض بوده است. مردم در ایران هیچوقت به جمهوری اسلامی رضایت ندادند. اما ترم جنبش سرنگونی در متن یک رویداد سیاسی که توجه جهانی به آن جلب شد مطرح میشود. وقتی واقعه ۱۸ تیر به بهانه بستن روزنامه دولتی سلام شروع شد، کسی تردید نکرد که این پدیده نه دنباله خاتمی است و نه ادامه خامنه ای. دو جناح حکومت ناگهان جایشان عوض شد. خامنه ای گریه و التماس کرد و خاتمی رجز خواند و دستور سرکوب داد. عناصر مهم و کلیدی دو خرداد یکی پس از دیگری تلاش کردند "غانله" را بخوابانند. نتوانستند. ناچار شدند به هویت و رکن اساسی حکومت شان رجعت کنند؛ سرکوب عریان!

اهمیت این خیزش این بود که معادله کاذب و تا آنوقت صحنه سیاسی ایران را پوچ و ملغی اعلام کرد. معلوم شد که حق با کمونیزم کارگری بوده است. این جدال سه طرف داشت و یک طرف مهم آن مردمی بودند که علیه این اوضاع به اشکال مختلف به میدان آمده بودند. اساساً آنچه پدیده دو خرداد را الزامی کرد، تلاش برای قالب زدن اعتراض و نخواستن مردم در مرزهای فکری و سیاسی و مجاز درون حکومتی بود. ۱۸ تیر شروع خودمئائی و عروج توده ای جنبشی بود که تا آنوقت در رسانه های غربی و در ادبیات اپوزیسیون طرفدار رژیم مفهومی نداشت. به این معنی عنوان جنبش سرنگونی، نه تنها عنوانی در تقابل با پرچم اصلاحات حکومتی بلکه عنوان یک جنبش متمایز علیه "دو بال نظام" و کل جمهوری اسلامی بود. این جنبش صرفاً ضد دو خرداد نبود. چون اگر اینطور بود با شکست دو خرداد و کور شدن خط اصلاح درون حکومتی میبایست

جنبش سرنگونی هم موضوعیت خود را از دست دهد. اگر جنبشی هویت خود را صرفاً در نقد یک حرکت تبیین و توضیح دهد، زمانی که آن حرکت و جنبش از صحنه کنار میروند آن جریان و جنبش هم فاقد موضوعیت میشود. اما جنبش سرنگونی عنوان حرکت و تمایل و اعتراض روزمره ای است که کل جمهوری اسلامی را مانع زندگی و سعادت و حال و آینده خود میداند. تعیین سیاسی دادن به این جنبش در عین حال شروع تلاشی برای توضیح مکانیزمهای حرکت و پیشروی آن، تلاش برای حاکم کردن افق چپ بر آن، و تلاش برای تامین رهبری و سازماندهی آن بود.

یک اهمیت اساسی دیگر این بحث اعلام تمایز کمونیسم کارگری با تصویر ناکنون رایج خطوط چپ رادیکال و سنتی و ضد رژیمی از هر حرکت اعتراضی مردم در تقابل با حکومت های استبدادی است. در قاموس این جریانات و مشخصاً سوسیالیسم جهان سومی و پوپولیسم رادیکال همواره حرکتهای میلیتانت در تقابل با رژیمهای سرکوبگر "انقلاب" نامگذاری شده است. همانطور که عمده این جریانات هر تلاش روزمره طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی برای بهبود اوضاع را "رفرمیستی" تلقی کرده اند. منصور حکمت در تقابل با این سنتها تلاش کرد جنبش کمونیسم کارگری را به تصویری روشن تر و واقعی تر از سیر تحول سیاسی و افت و خیزهای آن مجهز کند. هدف این بود که مقولات سرنگونی و انقلاب از هم تفکیک شود. تلاش این بود که انقلاب، که در دوره حاضر نمیتواند جز انقلابی کارگری و کمونیستی باشد، ماهیت اجتماعی و طبقاتی

اش را باز یابد و از زیر توهمات و آوار دیدگاههای انقلابیگری طبقات ناراضی و غیر کارگری و غیر کمونیستی بیرون بیاید. این امر کمک میکرد که دو موضوع روشن شود؛ اول، ماهیت و ترکیب اجتماعی جنبش سرنگونی و افق این جنبش و فاکتورهای لازم برای پیشروی آن تبیین شود. دوم، جنبش کمونیستی کارگری، که هدفش سرنگونی سرمایه داری از طریق یک انقلاب کارگری است، سیاست و تاکتیک و دیدگاه روشنی در قبال جنبش سرنگونی داشته باشد. در مورد نکته اول و با توجه به تجارب انقلاب ۵۷ این جنبه تصریح شد که این جنبشی "همه با هم" نیست. اساساً ادامه ۵۷ نیست و هر روز بیشتر رابطه اش را با آن تاریخ و تجربه تاریخی قطع میکند. بر وجود منافع طبقاتی، دیدگاهها و افقهای متمایز که وجه اشتراکشان سرنگونی جمهوری اسلامی است تاکید شد. این واقعیت که در اردوی سرنگونی نیروهای مختلفی حضور دارند و علیرغم اشتراکشان در نفی جمهوری اسلامی، نه فقط اهداف متفاوت سیاسی و طبقاتی و متخاصم را دنبال میکنند بلکه تلقی هر کدام از سرنگونی ضرورتاً یکی نیست. براین نکته اساسی تاکید شد که افقهای متفاوت در جنبش سرنگونی بناچار مسئله انتخاب را در مقابل مردم میگذارد. جدال برسر راه حلهای چپ و راست و پرچمی که با آن باید رژیم اسلامی را سرنگون کرد برجسته میشود.

اهمیت متدولوژیک این بحث بویژه در برخورد به رویدادهای سیاسی ایران نیز تعیین کننده است. اگر فرض شما این باشد که سرنگونی حتی با درجه ای از رادیکالیسم سیاسی و میلیتانتی در تقابل با حکومت و ارکانهای قدرت آن تصویر یک انقلابی است، آنوقت جریان و افق انقلابی در متن این تحولات همان بلانی به سرش می آید که در بسیاری از تحولات سیاسی و از جمله انقلاب ۵۷ ایران آمده است. مسئله اینست که ما به چه روندی سرنگونی

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

اطلاق میکنیم و به چه روندی انقلاب؟ تمایزات و تشابهات و یا امتزاج ایندو با چه مولفه هائی مشخص میشوند؟ مثلا حکومت اسلامی میتواند با کودتای فرزندان نظامی و سپاهی و یک جناح کوچک خودش کنار زده شود و به نوعی به رژیم و حکومت اسلامی نوع پاکستانی تبدیل شود. جناحهای حکومت اسلامی میتوانند در متن تشدید تضاد منافع و جدال برسر بقا نظام، به تصفیه های خونین درون حکومتی دست بزنند و رژیم باقی مانده از این پروسه چیزی جز جمهوری اسلامی باشد. رژیم اسلامی میتواند با شورش چند روزه ادامه دار مردم در تهران و دو سه شهر بزرگ دیگر سرنگون شود. میگویم ادامه دار، چون اگر جمعیت معترض مثلا در تهران و تبریز و اصفهان و غیره از مرز سیصد هزار و بیشتر خارج شود و اعتراض علیه حکومت چند روز طول بکشد، رژیم اسلامی و سیستم سرکوب آن توان عینی کنترل اوضاع را ندارد. و یا در حالتی بسیار متفاوت که جنبش کارگری ابتکار عمل سیاسی را در دست دارد، رژیم اسلامی میتواند در متن اعتصابات کارگری و اجتماعات توده ای و یک رشته قیام شهری سرنگون شود و کارگران با دولت انقلابی شان خلا قدرت را پر کنند. رژیم اسلامی میتواند به قول اپوزیسیون راست در یک "انقلاب مخملی" سرنگون شود و یا به عبارتی دقیقتر به سازش و مصالحه ای در بالا یا غرب تن دهد. این رژیم در اشکال و حالتی بسیار متنوعی میتواند دیگر رژیم اسلامی سابق نباشد و یا از نظر جامعه بختک رژیم اسلامی یا کنار زده شده و یا دیگر توان کنترل مردم و جامعه را ندارد. به همه اینها میتوان **سرنگونی** اطلاق کرد. چون نهایتا **رژیم اسلامی با مشخصات سابق آن سرکار نیست.** سوال اینست که

این روند را چه وقت و چگونه میتوان انقلاب نامید و تمایز انقلاب با سرنگونی کدام است؟ آیا ضرورتا و جبرا این دو - یعنی سرنگونی و انقلاب - با هم حادث میشوند؟ اگر ایندو در هم تلفیق شوند چه شرایط و مختصاتی لازم است؟ و مستقل از تمام اینها کمونیسیم کارگری و جنبش آزادی و برابری در ایران، که سرنگونی حکومت اسلامی یک هدف اعلام شده اش است و در سرنگونی ذینفع است، باید چه سیاست و تاکتیکی در قبال سرنگونی خواهی توده مردم داشته باشد؟ بحث جنبش سرنگونی دریچه ای برای روشن کردن این تمایزات و نور انداختن بر وظایف مشخص تر جنبش کمونیسیم کارگری، آماده کردن و بالا بردن تلقی و خود آگاهی مردم و جامعه از پروسه نفی رژیم اسلامی، متمایز کردن دیدگاه کمونیسیم کارگری از دیدگاههای کلاسیک چپ جهان سومی و سنتی و رادیکال از امر سرنگونی، و مهمتر از همه ایجاد آمادگی در صفوف کمونیسیم کارگری و بویژه طبقه کارگر برای دخالتگری روشن در این روند و سازماندهی انقلاب کارگری است.

یک دنیای بهتر: منصور حکمت بدنبال خیزش دانشجویی در 18 تیر 1378 اعلام کرد که جنبش سرنگونی به میدان آمد، اکنون 8 سال از آن تاریخ میگذرد، ارزیابی شما از این جنبش چیست؟

سیاوش دانشور: اول میخواهم اختلاف خودم را با یک دیدگاه که بطور غیر رسمی در میان کمونیسیم کارگری و بخشهایی از اپوزیسیون دارد رایج میشود روشن کنم. و آن اینست که عنوان میشود "سرنگونی رژیم اسلامی عقب افتاده است" و از این مشاهده و فاکت نتایج سیاسی پاسیفیستی میگیرند. نخواستن حکومت اسلامی امری جدید نیست. از همان روزی که این نظام

منحوس مستقر شد کم نبودند که رژیم اسلامی را نمیخواستند و در تلاش بودند نوعی از سر راه بردارند. در یک مقیاس تاریخی این رژیم همیشه با مقاومت و نخواستن روبرو بوده است چون با مشخصات پایدارتر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه در تناقضی مهلک است. آنچه که نخواستن دوره اخیر را از گذشته متمایز میکند، مقابله توده ای تر و صریح تر و اعتراض نسل جدید به تداوم تلاش حکومت برای بقا بود. به یک معنی نخواستن همان است اما در شرایط جدیدی و با مشخصات سیاسی و اجتماعی و نسلی جدیدی ابراز وجود میکند.

جنبش سرنگونی بعد از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در همان قامت اولیه اش نمانده است. خیزش ۱۸ تیر برشی مهم از یک تلاش طولانی تر برای سرنگونی بود. این جریان درهم کوبیده شد، تجزیه شد، و نهایتا تمام شد. اولین نکته ای که اثبات شد این بود که این جنبش ایدا جنبشی "همه با هم" نبود و هنوز هم نیست. با خود توهنات دوره قبل را حمل نمیکند. نیروهای تشکیل دهنده اش یک افق عام و محدود ضد رژیمی را دارا نیستند. در عین حال که هدفش سرنگونی است اما تکرار جریان و حرکتی "ضد شاهی" نیست. تداوم ۱۸ تیر بویژه با پایان دو خرداد، باید سربرآوردن جنبشی چپ در مقیاس وسیع بود. خلا مهمی که باید کمونیسیم کارگری پر میکرد اما بدلالی این فرصت را از دست داد. جنبش سرنگونی در این سالها تحت تاثیر فاکتورهای مختلفی قرار گرفته است. ممکن است در دوره هائی و بویژه بدنبال سرکوبهای خشن رژیم اسلامی، خوشبینی و امید مردم به اینکه میتوان این رژیم را پائین کشید تغییر کرده باشد اما مردم در هیچ دوره ای به سازشی با رژیم نرسیدند و نفس نخواستن حکومت اسلامی تقویت هم شده است. همزمان گرایشات و افقهای اجتماعی در

جامعه خود را در اشکال مختلفی بازتاب دادند. اردوی راست و چپ در این جنبش با گذشت زمان بیش از پیش تفکیک شدند. هم عدالتخواهی سوسیالیستی و کارگری و هم تلاش برای تغییر از بالا خود را در پروژه ها و اعتراضات و تحریکات سیاسی گوناگونی نشان دادند. در موارد زیادی جدال برسر هژمونی سیاسی در حرکتی معین واضح بوده است. از مقطع 18 تیر به بعد جناح چپ جامعه زبان و کاراکتر اعتراضی خود را رنگ عمدتا سوسیالیستی و عدالتخواهانه و ضد سرمایه داری میزند. جناح راست و غیر حکومتی جامعه، دورنمای پیروزی جنبش سرنگونی را به پروژه ها و سیاستهای منطقه ای و جهانی آمریکا و غرب گره میزند. مروری بر این سالها و شعارها و پروژه ها و عبارات و شخصیتهایی که آمدند و رفتند و همینطور تعیین یافتن جنبشها و حرکتیهای برابری طلبانه و انسانی این واقعیت را بروشنی نشان میدهد. یک تغییر اساسی در سالهای بعد از ۱۸ تیر اینست که اپوزیسیون راست که بر محور سرنگونی تلاش میکرد هژمونی سیاسی کسب کند و به این اعتبار جامعه و مردم ناراضی را به تحریک و اعتراض علیه رژیم فرامیخواند، بدنبال شکست پروژه های اصلی ترش بی افق شد. راست نه تنها همان فشار محدود علیه جمهوری اسلامی را برداشت بلکه در تلاقی های مهمی دست را به رژیم باخت. در این اوضاع که تنها آلترناتیو جامعه راه حل چپ و کمونیستهای کارگری بودند، ما شاهد رشد اعتراضات به زبان و ادبیات چپ هستیم. سالهای اخیر در دانشگاهها و جنبش زنان و جنبش کارگری این چپ و سوسیالیسم است که مرتبا خودنمایی میکند. اما مسئله انتخاب چپ و اتکا به چپ بعنوان رهبر سرنگونی، و در افق وسیعتری بعنوان جریانی که آینده را شکل میدهد، یک سوال باز برای جامعه بود و هنوز هست. هنوز نه جامعه از راست تماما دست شسته است و نه چپ توانسته است هژمونی فکری و

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

سوال اصلی برگردیم؛

در سطح جهانی و در سالهای بعد از جنگ سرد تغییرات زیر و رو کننده ای صورت گرفته است که مهر خود را بر هر تحول سیاسی در هر گوشه جهان و به این اعتبار به نیروها و آکتورهای فعاله سیاست میکوبد. کمونیسم کارگری باید تاثیر این تغییرات را بر موقعیت نیروهای سیاسی در صحنه مبارزه طبقاتی در ایران ببیند و در تعیین سیاست و تاکتیک خود در نظر بگیرد. یک وجه این تغییرات در سیاست جهانی مسئله مطلوبیت و عدم مطلوبیت رژیمهای مورد نظر امریکا در کشورهایی مانند ایران، و به این اعتبار تغییری است که در موقعیت سنتهای سیاسی اپوزیسیون راست ایجاد میکند. برخلاف دوران جنگ سرد که الگوهای حکومتی و سیاسی در متن معادله جهانی شرق و غرب تصویر روشنی داشتند، و مثلا برای مردم در کلیات خود معلوم بود رژیم طرفدار امریکا در ایران چه خصوصیتی دارد، امروز کل این موضوع به هم ریخته است. ما امروز با وضعیتی مواجه هستیم که سرمایه داری جهانی الگوهای حکومتی قدیمی تر و کلاسیک تر طرفدار غرب در دوره جنگ سرد را تجویز نمیکند. یا دستکم در متن جدالی که بر سر شکل دادن به آرایش اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک دنیای بعد از جنگ سرد میان قدرتهای سرمایه داری در جریان است، نمیتواند الگوهای کلاسیک تر را تجویز کند. به تغییرات سالهای اخیر در منطقه خاورمیانه و به اصطلاح کانونهای بحران در دنیا نگاه کنید. امریکا در عراق حکومت شبه سکولار و جنایتکار صدام را سرنگون میکند اما نظامی مبتنی بر "دمکراسی" و "آزادی عمل مردم" با همان روایت خودشان را سرکار نمی آورد. بلکه بجای حکومت ناسیونالیستی و فاشیستی صدام جمهوری اسلامی عراق را سرهم

سیاسی و صلاحیت رهبری خود را در مقیاسی که لازم است به میان جامعه و بویژه طبقه کارگر ببرد. هنوز انتخاب چپ و راست مسئله ای مفتوح است. هنوز جدال بر سر افق جامعه، افق سرمایه داری یا کمونیسم، و انتخاب جریان و حزب بستر اصلی این افق به فرجام نهایی خود نرسیده است. راست در کلیت خود با بحران افق، رهبری، و استراتژی روبروست و چپ مجددا این امکان را دارد که بازیگر اصلی و پرچم مقاومت جامعه باشد. رویدادهای امسال در دانشگاهها و تحرک بیسابقه در جنبش کارگری و یا مقاومت جانانه زنان در مقابل موج سرکوب خیابانی، نفی و اثباتا نخواستن این حکومت و تقابل با زبان چپ را بنمایش میگذارد. اما این روند شورانگیز تا تبدیل شدن به یک حرکت قدرتمند اجتماعی که بتواند سیاست را در ایران در مقیاس وسیع و سراسری تحت الشعاع قرار دهد فاصله دارد. در طرف دیگر کل کمپ راست، با تمام جناحها و جریانها و سنتهای اجتماعی متفرقه اش، نه توانسته اند جامعه را به کم راضی کنند و افق شان را تسری دهند و نه توانسته اند به خود بعنوان جریان و آلترناتیوی معتبر در مقابل رژیم اسلامی شکل دهند. بنابراین هنوز هم انتخاب سیاسی مردم و هم راه حلهای چپ و راست و هم پرچمی که با آن باید رژیم اسلامی را انداخت موضوعی باز و مورد جدال است.

اما دیدن رویدادهای سیاسی ایران و در این بحث مشخص ما بررسی جدال چپ و راست، بدون دیدن و توضیح تاثیرات سیاستهای منطقه ای و جهانی بر اوضاع ایران و نیروهای سیاسی، تصویری یک بعدی و ناقص است که به نتایج غلط منجر میشود. اجازه دهید کمی این موضوع را بشکافیم و به بحث و

میکند. کمی پیشتر، با واقعه 11 سپتامبر که جواز حرکت مجدد ماشین عظیم میلیتاریستی و تروریسم دولتی را صادر کرد، امریکا حکومت خود ساخته طالبان را سرنگون میکند. آنهم به دلیل دست درازی بن لادن و طالبان و تروریسم اسلامی به مناطق غیر مجاز! اما در پس سرنگونی حکومت اسلامی مطیع نشده طالبان، جمهوری اسلامی افغانستان را شکل میدهد. اخیرا در انتخابات ترکیه برخلاف سیاست همیشگی امریکا و غرب در دفاع از سکولاریسم ارتشی و پاگونی، به هزار زبان و اعمال فشار رسمی و غیر رسمی از حزب رفاه و توسعه اردوغان حمایت میکند. در فلسطین و لبنان دنبال دولتهایی متشکل از اسلاميون و ناسیونالیستهای طرفدار غرب است. در پاکستان فشار را روی مشرف برای ساختن با اسلامیها تشدید کرده است. در کشورهای عربی منطقه بویژه عربستان و مصر تلاش میکند با فشار "دمکراسی" نقشی مهمتر به جریانات "میانه رو" اخوان المسلمین دهد. بطور کلی جهت سیاست امریکا در نظم نوین جهانی و استراتژی خاورمیانه ای آن، اسلام و جریان اسلامی رام شده و نزدیک به منافع و سیاستهای امریکا یک جریان مطلوب است که در کنار قومینهای تازه از تاریکخانه تاریخ کشف شده، ماتریال حکومتی را تشکیل میدهند. این پدیده - حتی اگر مشخصات موقتی دوره ای باشد که دنیای سرمایه داری یک روند جدال بر سر رهبری و تعریف مجدد حوزه های نفوذ سیاسی و اقتصادی را از سر میگذراند - با آلترناتیوهای حکومتی بورژوازی جهانی در دوران جنگ سرد تفاوت اساسی دارد. بازتاب این تغییرات در خود اروپای قاره و آمریکای شمالی را در حضور اسلام و مذهب در ارکان سیاسی و اداری و آموزشی جامعه میتوان دید. به همین اعتبار موضوع حجاب در فرانسه، و یا ایجاد مدارس مذهبی در انگلستان و کانادا و آلمان، و کشمکش با اسلاميون

و فعال شدن دیگر دستگاہهای مذهبی امری تصادفی نیست. این جدال سکولاریسم دولتی و تحرک مذهبی نیست. پس لرزه های تغییراتی است که کمابیش هر گوشه جهان بخود میبیند و سیمای جوامع امروز را تماما دگرگون میکند. "مبارزه با تروریسم" ظاهرا باید به مقابله با جریانات اسلامی و پایگاههای آنها منجر میشد. اما به میدان دادن به اسلام پاستوریزه و تقابل با مدرنیسم و سکولاریسم و برابری طلبی و نفی حقوق مدنی مردم منجر شده است. در بریتانیای کبیر آقای تونی بلر و ابروی لیبریسیم انگلستان برای مقابله با "تروریستهای فاندمانتالیست" و تروریسم اسلامی، پروژه تربیت آخوند و امام دانشگاهی و مسلط به "اسلام میانه رو" را تجویز میکند. علیرغم بن بست و شکست پست مدرنیسم در جامعه اما دیدگاههای پست مدرنیستی و در اینجا استفاده بورژوازی از جریانات و آکتورهای اسلامی و مذهبی و قومی در سیاست به یک مشخصه استراتژیهای سیاسی و منطقه ای و جهانی تبدیل شدند. این بنوبه خود سیر بازگشت، واپسگرایی فکری و فرهنگی، نقض حقوق مدنی، روند دی سکولاریزه شدن جوامع، و ایجاد یک صنفبندی برای تقابل با اردوی سکولاریستها و مدرنیستها و برابری طلبان و کمونیستها را بدنبال داشته است. تاثیرات این تغییرات را در آمریکای لاتین هم میتوان مشاهده کرد. اینجا جناح چپ تر این خطر در شکل دادن به روندهای سیاسی نقش ایفا کرده است. جریانات سابقا چپ و عمدتا متکی به مثنی چریکی و مائویست و یا طرفدار اردوگاه سابق شوروی، با اتخاذ سیاستهایی که عمدتا با خطوط پسا مارکسیسم نزدیکی دارند، بنوعی ادعاهای سابق و قدیمی خود را کنار گذاشتند و در تلاش برای سرپا ماندن و گرفتن سهم خود از استثمار کارگر در بازار داخلی در هماهنگی با سیاستهای جهانی هستند. نزدیکی اورتگا و چاوز و کاسترو به رژیمی مانند جمهوری اسلامی تنها متکی بر محدودیت افق آنتی امپریالیستی و ناسیونالیستی

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

جهان سومی این جریانات نیست، این افق علیرغم اینکه تابلویش هست اما محتوایش دیگر وجود خارجی ندارد. آنتی امپریالیست و ناسیونالیست جهان سومی دیروز، فدرالیست و پسا مارکسیست و پست مدرنیست و قوم پرست و ضد کمونیست امروز و چرخ پنجم ماشین جنگی آمریکا و نسخه های بانک جهانی و استراتژیهای دولتهای غربی شده است. آنهایی که آیدول دیروزیشان کاسترو و چگوارا و اورتگا و امثالهم بود و امروز از محببه شدن خانم اورتگا و چفیه بستن آقای دانیل اورتگا در بارگاه احمدی نژاد بخشم آمدند، همینطور آنهایی که این موضوع را محمل حمله به کمونیستها در ایران کردند، هر دو بقایای یک اردو هستند که دیرزمانی است تمام شده است. اولی ها در نستاژی غرق اند و آمریکای لاتین را مانند سه دهه قبل و فریز شده میبینند و دومی ها دارند "حقانیت" چرخش سیاسی شان به طرف بازار را در متن فروپاشی بلوک شرق توجیه عوامانه میکنند. اما این روندها همه تأثیرات و بازتاب تغییرات جهانی بر نیروها و بسترهای سیاسی در جوامع مختلف است که ایران هم جزئی لاینفک از آنست و به این اعتبار باید در محاسبات سیاسی و شناخت و موقعیت نیروها ملحوظ شود. نفس اینکه در افغانستان و عراق بعد از تحولات شاهی برسر کار برنمیگردد و یا در ایران میراندار تاج و تخت ادعائی ندارد و جامعه مدنی چی میشود، نفس اینکه طرفداران دو آتشه بانک جهانی و ناسیونالیسم ایرانی و حمله به ایران به اردوی اصلاح طلبان و جمهوریخواهان میپیوندند و یا سیاستهایی مشابه را اتخاذ میکنند، نفس اینکه جمهوریخواه شرق زده و ایرانی - اسلامی بیشتر خود را با سیاستهای امروز غرب سازگار میکند، و بالاخره نفس اینکه کل این اردو علیه کمونیسم و برابری طلبی و مدرنیسم و

سوسیالیسم به یک زبان واحد سخن میرانند، همه بیانگر بازتاب این تغییرات جهانی در سیاست و موقعیت اپوزیسیون راست در ایران است.

معنی این حرف این است که بحث "خطر جنگ"، اگرچه نمیتوان در عالم سیاست صد در صد آنرا منتفی شده اعلام کرد، دارد به یک بحث پیش و پا افتاده ژورنالیستی و بحثی در قلمرو پروپاگاندا تبدیل میشود. یک نتیجه واقعی اینست که قرار نیست آمریکا برای سرکار آوردن یک دولت سکولار و "دمکراتیک" به جمهوری اسلامی حمله و آنرا سرنگون کند. حکومت فعلی در ایران، لاف از نظر پیشرفته تری از آنچه است که در عراق و افغانستان طی سه جنگ سرکار آوردند. به عبارت دیگر آمریکا و غرب دنبال سرکار آوردن جریانات راست پرو غربی و سکولار نیستند، بلکه دارند با کارت اسلام سیاسی و قومیت بازی میکنند. آمریکا و غرب دنبال احیای ارزشهای مدرن و لیبرالیسم کلاسیک و مدلهای حکومتی مبتنی بر دموکراسی پارلمانی نیستند، دنبال جوامع مینیاتوری، دنیای چند ارزشی و چند فرهنگی، و مدلهای حکومتی متکی بر مذهب و اسلام سیاسی و قومیت اند. این جریانات و این جهتگیری با سیاستهای امروز غرب بیشتر خوانائی دارند. این جریانات امکان بیشتری برای مقابله با کمونیسم و عدالت خواهی سوسیالیستی و تمایلات مدرنیستی و حقوق جهانشمول دارند. بی افقی راست پرو غرب در ایران تنها محصول شکست سیاستهای مشخص اش در قلمرو سیاست ایران نیست، بلکه یک پایه مهم این شکست تغییر مکان و جایگاه این نیرو در معادلات سیاسی دنیای امروز است. تردیدی نیست هر زمان که سوسیالیسم کارگری بتواند در جامعه ایران به یک جریان مطرح و نیرومند اجتماعی تبدیل

شود، نیروهائی از جنس سوسیال دموکراسی جدید و سکولارهای نیمبند مانند جمهوریخواهان و ملیون تا فرقه های نیمه اسلامی باد زده میشوند. بنابراین اگر میتوان نتیجه گرفت که در استراتژی امروز آمریکا، ظرفیتهای و همخوانی بیشتری در سازش با اسلام سیاسی در ایران و تحمیل تغییراتی کنترل شده به آن وجود دارد تا تمایل به سرنگونی و تقابل خصمانه با آن، آنوقت کل اپوزیسیون راست، دستکم سرنگونی طلبان شان برای انطباق خود با سیاستهای آمریکا، سیاست شان در قبال سرنگونی جمهوری اسلامی تغییر میکند. به همین اعتبار تأثیرات این واقعه به جنبش سرنگونی اینست که در سیر حرکت خود دچار وقفه ها، بعضا انتظار، و نهایتا تجزیه و پلاریزه شدن رود. بنابراین باید ما تأثیر تغییرات در سیاست و استراتژیهای جهانی را بر نیروهای دست راستی در اپوزیسیون، و به همین اعتبار به تغییر سیاست آنها در قبال جنبش سرنگونی، در تحلیل این جنبش در نظر بگیریم. اما به سوال اصلی برگردیم؛

تا به جنبش سرنگونی و تمایل مردم ایران برای نفی این نظام منحوس مربوط است، این ظرفیت و این خواست بعد از ۸ سال از گذشت ۱۸ تیر کاهش نیافته است. چه بسا این ظرفیتهای در اشکال و خواستهای متعین تری تقویت هم شده است. چرا این جنبش ۸ سال طول کشیده است؟ نه مردم و نه نیروهای سیاسی جدی وعده ای مبنی بر روز سرنگونی نداده بودند. جامعه در پله ای ایستاده است و برای عبور از این پله باید به چشم انداز ملموسی مسلح شود و ظرف سازماندهی و مغز رهبری کننده برای پیروزی بر ارتجاع اسلامی داشته باشد. موضوع اساسی این جنبش بعد از تحولات منطقه ای و جهانی و تأثیرات آن بر اپوزیسیون و صنفبندیهای سیاسی، اینست که چه نیروی قادر است رهبری

این جنبش را در یک مقیاس وسیع و تعیین کننده بدست گیرد. این رژیم در زندگی روزمره و تفکر و تمایلات اجتماعی و فرهنگی مردم، وصله ای ناجور، پدیده ای مزاحم و تحمیلی است. اگر از قشر معینی از صاحبان قدرت و کسانی که این رژیم نماینده حفظ منافع و امتیازات سیاسی و اقتصادی آنهاست بگذریم، کسی آینده اش را با این رژیم گره نزده است و در سیمای جمهوری اسلامی جریانی رو به رشد را نمیبیند. نه بورژوازی ایران بطور کلی چنین تصویری دارد و نه طبقه کارگر. نه جنبشهای رفع تبعیض و عدالتخواهانه فکر میکنند با وجود این رژیم تغییراتی به نفع مردم میسر است، و نه بخشهای مختلف حکومت بر این باورند که تداوم زدن و کشتن و گرسنه نگهداشتن مردم میتواند تضمینی استراتژیک برای بقا نظام باشد. مسئله اساسی هنوز نیرو و جریانی رهبر و سازمانده است که قادر باشد اعتراض و خواستن مردم را به حرکتی زیر و رو کننده تبدیل کند. جریانی که اعتماد به چپ و راه حل چپ را در مقابل کل راست احیا کند و کمونیسم و کارگر را در محور پیروزی بر ارتجاع اسلامی قرار دهد. بطور خلاصه، جمهوری اسلامی همان پدیده شنیع و سرکوبگر است. مردم کمکان آرزوی رفتن این رژیم را دارند. نسل جدیدی از مردم، که حتی در ماجرای دو خرداد دخیل نبوده است علیه این رژیم است و آن را نمیخواهد. زنان برابری و رفع تبعیض میخواهند. اکثریت جامعه در گرداب فقر و فلاکت گرفتار شده است و پیامدهای اجتماعی فقر هر روز در اشکال حادثتری بروز میکند. بحرانهای داخلی و منطقه ای و بین المللی رژیم فرجامی نیافته اند و بخشا تعمیق هم شده است. بنابراین خواستن و اعتراض و مبارزه طبقه کارگر را باید فرض گرفت. سوال اینست که کدام راه حل واقعی و متکی به اهدافی ملموس و مادی قادر است با این اعتراضات اجتماعی جوش بخورد. سوال اینست که چگونه باید رهبری سیاسی این جنبش را تأمین کرد. سوال اینست که چگونه این

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

ظرفیتهای عظیم نفرت از رژیم اسلامی سرمایه داران، میتواند به عروج پرچم و آلترناتیو کارگری منجر شود. جنبش سرنگونی عموماً و جنبش کارگری خصوصاً نیاز به حزب رهبر و حزب سازمانده دارد. بدون چنین حزبی و بدون افق اجتماعی روشن در راس این جدال، کل تلاشهای تاکنونی هدر می‌رود. جمهوری اسلامی خودش نمی‌افتد، با فراخوان سرنگون نمیشود، باید نیروی سرنگونش کند.

همینطور بررسی شیوه حرکت مردم و درک روانشناسی توده‌ای در مواجهه با رژیم اسلامی فاکتور مهمی است. اگر دقت کنید میبینید مردم بی‌گدار به آب نمی‌زنند. محاسبات ریزی را ملحوظ میکنند. سطح بالائی از هوشیاری سیاسی بروز میدهند. همه اینها منعکس کننده یک تلقی و ارزیابی زمینی از تناسب قوا با رژیم اسلامی است. مردم از رژیم منجرند اما خودکشی سیاسی نمیکنند. امری که به اشتباه در نگاه برخی با سرخوردگی و یاس مردم، عقب افتادن سرنگونی و یا ناامیدی از سرنگونی ترجمه میشود. بنه نظر من کسانی که زنده و مرده بودن جنبش سرنگونی را، صرفاً از نقاط عطف تحرک این جنبش و مثلاً در وجود و عدم وجود تظاهراتها و اعتراضات گسترده نتیجه میگیرند، درک و تلقی درستی از مکانیزم اعتراض اجتماعی و طبقاتی بطور کلی و درک مشخصی از مکانیزم جنبش مورد بحث ندارند. با این متد میتوان مبارزه طبقاتی را در فقدان اعتصابات کارگری منکر شد! مردم در یک تلاش خودآگاه و جمعی در مقابل حکومت اسلامی مقاومت میکنند. نخواستن مردم و رابطه خصمانه شان با جمهوری اسلامی یک فرض و داده است. مسئله اینست که

کمونیسم باید بجای تبیین صرف رابطه مردم و رژیم، بدو این نخواستن را برسمیت بشناسد، آگاهانه این نخواستن را از آن خود کند، و نقد و افق خود را در متن تحکیم رابطه با مردم و طبقه کارگر به نقد و افق جامعه تبدیل کند. در پس این اوضاع نیاز تحکیم رابطه کمونیسم و جامعه، تسخیر مکانیزمهای اجتماعی قدرت، تامین رهبری و برافراشتن پرچم مقاومت صد چندان تاکید میشود و نه تفسیر رابطه مردم با رژیم و نتیجه گرفتن عقب افتادن سرنگونی و یا مرگ جنبش سرنگونی!

یک دنیای بهتر: آیا ترم جنبش سرنگونی و جنبش انقلابی به یک پدیده اشاره دارند؟ اگر خیر تفاوت شان چیست؟

سیاوش دانشور: خیر اینها یکی نیستند. جنبش انقلابی جنبشی با اهداف و سیاستهای انقلابی است. جنبشی متکی به افق هژمونیک انقلابی و رهبری انقلابی و روشهای انقلابی است. اینکه گره گاه و سوال محوری سیاست در هر جامعه و جنبش انقلابی اش چگونه ترجمه میشود، موضوع جداگانه‌ای است و در هر دوره و در هر جامعه‌ای که وارد انقلاب و دوره انقلابی میشود فرق میکند. جنبش سرنگونی اما جنبشی برای نفی و سرنگونی دولت معینی است. هدفش سرنگونی است. جنبش سرنگونی میتواند در شرایطی و با فرض حضور موثر اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و نیروی انقلابی، به یک جنبش انقلابی و یک انقلاب متحول شود. میتواند جنبش سرنگونی بماند اما با هژمونی افقی راست و ارتجاعی. موارد زیادی از تحول سیاسی در تاریخ معاصر جهان وجود داشته‌اند که رژیمهای سیاسی سرنگون شدند. سرنگونی توسط جناحی از حاکمیت و ارتش، کودتاهای درون و بیرون حکومتی، سرنگونی

توسط ناسیونالیستهای اصلاح طلب، و یا حتی سرنگونی توسط مبارزات مردمی و تحت هژمونی سیاسی جریانات طرفدار مشی چریکی یا در جنگ نظامی و توده‌ای صورت گرفته است. اشکال متفاوتی که نهایتاً قدرت سیاسی در میان طبقات دارا و جناحهای مختلف آن دست بدست شده است. اینکه سنتا و در دیدگاههای رایج "سوسیالیسم موجود" و سنتهای غیر کارگری، بیشتر این نوع تحولات و به دلایل سیاسی جانبدارانه، "انقلاب" نامیده شده یا نه، در ماهیت این گونه تحول سیاسی تفاوتی ایجاد نمیکند. روشن است که مطلقاً بحث ما این نیست که از ته تاریخ به تحولات نگاه کنیم و مطابق جداولی ذهنی حکم صادر کنیم. روشن است که تحلیل زنده و مارکسیستی از هر تحول سیاسی، متکی به چهارچوبهای تاریخی و مقدرات اجتماعی و طبقاتی همان تحول و دوره معین است. بحث برسر متد و نگرش برخورد به تحولات پیش رو و استنتاج سیاست و تاکتیک کمونیستی و دخالتگرانه است. باید میان سرنگونی و انقلاب و سرنگونی انقلابی تفاوت قائل شد. بویژه امروز که عده‌ای دوست دارند "انقلابات" نارنجی و رنگی و اصطلاحاً مخملی را نیز بعنوان "جنبش انقلابی" به مردم بفروشند و از انقلابات کلاسیک و کارگری با عنوان "کودتا" یاد کنند؟! لازم به تفحص سیاسی عجیبی در این موارد نیست. این کشمکشها ادامه جدالهای به فرجام نرسیده دوره جنگ سرد است. هر آدم بی‌غرضی میداند که این‌ها حاصل پروژه‌های کار شده مراکز استراتژیک آمریکا و دول غربی است که توسط سفارتخانه‌ها و گروههای حرفه‌ای جاسوسی و ویژه هدایت میشود. مردم نقشی به معنی اعمال اراده در این تحركات ندارند و آنجا هم که وارد صحنه میشوند، عمدتاً از ماهیت موضوع و اتفاقی که دارد می‌افتد اطلاع ندارند. ریموت کنترلی از حضور مردم برای ایجاد جابجائی‌های مورد نظر

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

واقعیت اجتماعی است که وقوع آن توسط نیروی انقلابی صورت نمیگیرد، انقلاب امری ارادی نیست، یک "ده فرمان" مذهبی نیست، انقلاب یک مکانیزم اجتماعی برون رفت از بحران سیاسی است و نیروهای درگیر در انقلاب- چپ و راست- تلاش میکنند مهر خود را به فرجام آن بزنند. این امری ممکن است که سرنگونی جمهوری اسلامی نقطه شروع انقلاب در ایران باشد که تقابلهای واقعی اجتماعی و طبقاتی برسر ترسیم سیمای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را به موضوع و محور جدال تبدیل میکند. و یا ممکن است جمهوری اسلامی در اثر یک مجموعه تناقضات و کشمکشهای درونی و درجه ای از اعتراض و فشار مردم مضمحل و عملا سرنگون شود اما هنوز نیروی که قادر به جمع کردن اوضاع باشد و سرنگونی را به پیروزی طبقاتی خود ترجمه کند موجود نباشد. بهترین حالت برای کمونیسم کارگری سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب کارگری و برقراری فوری یک جمهوری سوسیالیستی است. امری که ما آگاهانه برای آن تلاش میکنیم. اما این حالت مطلوب ما، ضرورتا تنها حالت محتمل نیست و کمونیسم و جنبش طبقاتی ما را در قبال سیر پیچیده تر اوضاع بی وظیفه نمیکند.

کار ما اینست که در صف اول سرنگونی باشیم. نماینده سرنگونی خواهی و سرنگونی طلبی مردم باشیم. نماینده نه عمیق به اوضاع موجود باشیم. نماینده متشکل و متحزب تمام کسانی باشیم که در سیمای ما سرنگونی جمهوری اسلامی و آرزوهایشان را میبینند. ما باید نماینده سلبیت کمونیستی از وضع موجود و متحد کردن و متحد نگاه داشتن مردم در صحنه سیاسی باشیم و در روند سرنگونی نیروی کافی

اصلی روند سرنگونی جمهوری اسلامی است. اگر یادتان باشد سرنگونی رژیم شاه وقتی مسجل شد که اعتصاب نفت و اعتصابات کارگری اوج گرفت و عملا جنبش اعتصابی و تظاهراتی و شهری موقعیت و قدرتی یافت که رژیم شاه در مقابل آن ناتوان ماند. وزن طبقه کارگر در تحولات سیاسی و اجتماعی بدوا برمیگردد به مکانی که در اقتصاد سیاسی جامعه دارد. اینجا کمیت طبقه کارگر بی اهمیت است و جایگاه راه حل کارگری از نسبت اکثریت و اقلیت جمعیت کارگران در جامعه نتیجه نمیشود. همانطور که بورژوازی همیشه اقلیتی ناچیز است و راه حل دست راستی در اذهان جامعه به این فاکتور ارجاع نمیکند. با اینحال در ایران امروز اکثریت عظیمی از طریق فروش نیروی کار و خلاقیت خود در قبال مزد زندگی میکنند و به این اعتبار طبقه کارگر جایگاه اجتماعی مهمی در هر تحول سیاسی دارد. مبارزه کارگری در ایران مستقیما سرمایه داری و دولت مدافع سرمایه را به مصاف میطلبد. اعتصاب دانشگاهها صد البته مهم هستند و فضای سیاسی را تحت تاثیر قرار میدهند، اما مخل امنیت و سود سرمایه نمیشود. کارگر وقتی در مقیاسی قابل توجه ماشین را خاموش میکند و وارد اعتصاب میشود مهمترین مرکز و قدرت طبقه حاکم و دولت شان را هدف قرار داده است. با اینحال کارگر بعنوان یک طبقه وقتی میتواند در روند سیاسی و جهت انتقادی جامعه نقش محوری ایفا کند که با پرچم مستقل خود و به عنوان رهبر جامعه و برای آزادی جامعه قد علم میکند. در فقدان این آمادگی سیاسی و تشکیلاتی و در فقدان حضور کارگر بعنوان یک طبقه در قلمرو سیاست سراسری، جنبش کارگری یک بار دیگر سند بردگی خود را امضا میکند. کمونیسم کارگری هست تا نگذارد کارگر به عنوان یک طبقه و یک جنبش اجتماعی، نیروی هیچ جنبشی غیر از

جنبش طبقاتی خودش شود. جنبشهای طبقات دیگر و بورژوازی همیشه تلاش میکنند کارگر را در چهارچوب جنبش اجتماعی خودش ضمیمه کنند و تائید کارگر را در روند سیاسی مطلوبشان داشته باشند. امروز راستهای ایران طبقه کارگر را به نافرمانی مدنی، به قانونگرایی سندیکالیستی، به مبارزه مسالمت آمیز و غیره دعوت میکنند. کارگر با این افق هم میتواند نقش وسیعی در جنبش سرنگونی مورد نظر راست داشته باشد اما به هیچ جایی نمیرسد. تنها کاری که میکند اینست که محمل و نردبان تحقق اهداف طبقاتی بخش دیگری از بورژوازی میشود. کارگر بعنوان شهروند و بعنوان جنبش اجتماعی و بعنوان طبقه اجتماعی نمیتواند خود را از روند تحولات سیاسی در هر دوره منفک کند. سوال اینست که چگونه باید کارگر با صف و پرچم مستقل خود در این جدال شرکت کند و چگونه میتواند نه فقط نیروی جنبشهای دست راستی و ضد کارگری نشود، بلکه خود در محور سیاست و نیروی رهبری کننده و آزاد کننده جامعه قرار گیرد. اینجا میرسیم به نقش و وظایف کمونیسم کارگری و افقی که دنبال میکند.

کارگر مانند هر شهروند جامعه ایران، و چه بسا بدلیل فقری که متحمل میشود بسیار بیشتر، از جمهوری اسلامی منزجر است. طبقه کارگر در سرنگونی این حکومت ضد کارگری و دست راستی شدت ذینفع است و بنا به مشخصات جامعه سرمایه داری ایران و نقشی که در تحولات سیاسی سه دهه اخیر ایفا کرده است، جایگاه بسیار مهم و تعیین کننده ای دارد. راستش اگر طبقه کارگر در میدان مبارزه برای سرنگونی حکومت کثیف اسلامی نباشد، شاید سرنگونی به معنی خاصی که از آن نام میبریم و مد نظر مردم ایران است اساسا صورت نگیرد. هر سازش و بند بستنی میتواند صورت بگیرد اما بدون حضور نیروی طبقه کارگر و مردم محروم که اکثریت آن جامعه را

برای انقلاب کارگری و کمونیستی بسیج کنیم. کمونیسم کارگری اگر بتواند خود را به سخنگو و نماینده نخواستن مردم تبدیل کند و جنبشها و افقهای اجتماعی راست را به حاشیه براند، اگر ما بتوانیم سرنگونی را تحت پرچم چپ صورت دهیم، بسیج طبقه کارگر و نیروی عظیم مردم حول سوسیالیسم و انقلاب علیه سرمایه داری امری کاملا ممکن است. برخلاف نیروهای دست راستی و سرنگونی طلبان موسمی مدافع پنتاگون، ما باید برای ایجاد و سازماندهی اشکال دیگری از تحول سیاسی تلاشمان را متمرکز کنیم. وضعیت میتواند تماما فرق کند. میتواند مردم در صحنه سیاست حضور داشته باشند، سیاست و شعارهای مستقل خود را مطرح کنند، حزب سیاسی و تشکلهای توده ای شان را داشته باشند، با پرچم چپ در سرنگونی جمهوری اسلامی شرکت کنند و به سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو ممکن و عملی نگاه کنند. ما برای این تلاش میکنیم. در نتیجه جنبش سرنگونی میتواند متکی به مکانیزمهای همین جنبش و بالاترین سطح اعتراض و رادیکالیسم همین جنبش برای نفی همه جانبه جمهوری اسلامی بماند. واقعیت اینست که مستقل از اوضاع و صفیندهای فعلی امروز، وقتی که سرنگونی به سوال روز جامعه تبدیل میشود و بحث قدرت و دولت به معنی مشخص تری مطرح میشود، نیروهای زیادی یک شبه سرنگونی طلب میشوند. مسئله اینست که این جنبش با پرچم کمونیسم کارگری در این پروسه شرکت کند و ما برای این لحظه به اندازه کافی آماده باشیم.

یک دنیای بهتر: وزنه طبقه کارگر یا جنبش کارگری در جنبش سرنگونی چه میزان است؟

سیاوش دانشور: در سرنگونی مد نظر چپ جامعه، طبقه کارگر وزنه

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

تشکیل میدهند، صحبت کردن از تحولات سیاسی مهم و رو به پیش حرف مسخره ای است. طبقه کارگر نه فقط در جنبش سرنگونی بلکه بعنوان یک جنبش و نیروی اجتماعی و طبقاتی، که راه حل سوسیالیستی خود را برای آزادی جامعه دارد و از پیشینه سیاسی و تاریخی کنکرتی در اذهان توده مردم برخوردار است، جایگاه تعیین کننده ای دارد. تمام تلاش بخش متحزب کمونیسم کارگری اینست که حضور کارگر بعنوان یک طبقه با پرچم مستقل طبقاتی و کمونیستی اش را در تحولات سیاسی تضمین کند.

یک دنیای بهتر: یکی از مباحث درون حزب کمونیست کارگری بر سر استفاده از ترم جنبش انقلابی بود. این بحث به چه مساله ای اشاره دارد؟

سیاوش دانشور: جنبش انقلابی عنوانی بود که به سیر استقلال اعتراض سرنگونی طلبانه مردم از بستر رسمی دو خرداد داده شد. در تحلیل اوضاع سیاسی اینگونه تاکید شد که مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی دیگر از چتری که دو خرداد فراهم میکرد مستقل شده است. عبارتی دیگر اگر قبلا مردم زیر پوشش قانونی دو خرداد و در متن شکاف بالائی ها، حرفشان را پیش میبردند، دیگر با عبور از خاتمی این "چوبدستی" را کنار زدند و مستقلا علیه جمهوری اسلامی به میدان آمدند. این روند البته واقعیتی بود که در اعتراضات و شعارها خود را بیان میکرد. اما به این معنا نتیجه گرفته میشد که جنبش سرنگونی به چه چرخیده و ما امروز با "جنبشی انقلابی" روبرو هستیم. به همین اعتبار چشم انداز انقلاب در ایران از همین روند و تبیین نتیجه میشد. تاکیدات اولیه در این بحث، قبل

خواهی، به جنبش انقلابی و انقلاب در جریان یا در حال شکلگیری ارتقا میابد. به همین اعتبار هم نیروی کمونیستی را راجع به احتمالات و نیروهای درگیر دیگر در روند سرنگونی بی وظیفه میکند، و هم استراتژی انقلاب کارگری؛ یعنی تنها انقلابی که ما برسمیت میشناسیم و چشم به آن دوخته ایم را در هاله ای از ابهام میبرد.

واقعیت اما مستقل از این دو دیدگاه خود را دیکته کرد. معلوم شد که جنبش سرنگونی، یعنی اعتراض و نفرت وسیعی که مردم و طبقه کارگر علیه این رژیم دارند، سرچایش است. اگرچه لحظات و تناسب قوای مختلفی را تحمل کرده و یا به آن تحمل شده است و به این اعتبار اشکال حضورش تغییر کرده است، اما نفس نخواستن جمهوری اسلامی و تلاش برای مقابله با آن سرچایش است و با وجود جمهوری اسلامی سرچایش میماند. اینکه این جنبش به چه دورنما و افقی راضی میشود و یا در مراحل بعدی چه شمایل سیاسی و سازمانی را بخود میگیرد، نه بحثی معرفتی و تحلیلی و تفسیرگرانه بلکه مسئله ای تماما پراتیکی است. به نظر من عنوان جنبش انقلابی بطور کلی نادرست نیست. اما در اطلاق آن به جنبش سرنگونی بطور کلی و ثابت فرض کردن آن که بطور تدریجی رشد میکند و راست دیگر موضوعیت و مطلوبیت خود برای مردم را از دست داده است، یک خوشبینی سیاسی و از نظر تبیین روند اوضاع یک دیدگاه دترمینستی خام است. میتوان شرایطی را فرض کرد که اطلاق جنبش انقلابی به سیر حرکت و اعتراض جامعه اطلاق درست و مادی است. شرایطی که تهاجم به رژیم اسلامی در تمام منافذ جامعه شروع شده است. نقد پیشرو و عمل سیاسی سلبی و انتقادی به ارزشها و ارکان قدرت رژیم همه گیرتر میشود. کارگر و سوسیالیسم و نقد چپ

به وضع موجود به بستر اصلی اعتراض علیه رژیم اسلامی تبدیل شده است. برابری خواهی و جنبشهای رفع تبعیض محور بسیج و ظرف اعتراض و تشکل بخشهای مختلف مردم شده است. سیمای سیاسی جامعه را جنبشهای اعتصابی و انتقادی و برابری طلبانه در یک مقیاس کلی تر ترسیم میکنند. جدال با جمهوری اسلامی نه صرفا جدالی برسر بود و نبود رژیم بلکه جدالی با فقر و فلاکت و تبعیض و اختناق و آپارتاید است که چپ زبان گویا و همه گیر آن است. این تصویر یک جامعه انقلابی است. جامعه ای که عبور از بحران سیاسی را تغییرات ریشه ای میداند و جنبشهای درگیر در آن ریشه ای میخوانند عمل کنند. دوره ای که راست و قدرت فائده نیز مجبور است با زبان چپ سخن بگوید و به این زبان به جنگ چپ بیاید. به چنین وضعیتی و جنبش آن میتوان انقلاب و جنبش انقلابی اطلاق کرد و از حزب نماینده این چپ میتوان بعنوان حزب رهبر انقلاب نام برد. تمام بحث اینست که ما هنوز در چنین موقعیت شورانگیزی نیستیم و باید به این موقعیت برسیم. امروز کسانی که میگویند جنبش انقلابی و انقلاب هر روز دارد پیش میرود، با توضیح پدیده تهاجم جمهوری اسلامی و احمدی نژاد بعنوان چکیده و جوهر آن در تناقضی مهلک بسر میبرند. چون اگر جنبش انقلابی و چپ دست بالا دارد و همزمان جنگ و حمله آمریکا "فوری" است، لاف این جنبش انقلابی باید بتواند با یک تهاجم جمهوری اسلامی و غرب را سرچایشان بنشانند. چرا این جنبش انقلابی که هر روز قدرتمند تر میشود از بسیج جامعه در تقابل با تحجر و موج اعدام و حمله قرون وسطانی رژیم عاجز است؟ متقابلا اگر جنبش سرنگونی مرده است و قربانی توهمات خود شده و جمهوری اسلامی و راست برنده این اوضاع است، چرا رژیم و کل راست قادر به تثبیت موقعیت برتر خود و تحمیل یک سازش میانمدت به مردم را ندارد؟

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

واقعیات اجتماعی و سیر حرکت و تلاش مردم علیه حکومت اسلامی مغایر با این احکام است. نه مردم و طبقه کارگر و زنان و جوانان تسلیم شده اند و شکست را پذیرفته اند و زمین را به جمهوری اسلامی و راست و اگدار کرده اند و نه چپ و انقلاب و جنبش انقلابی در موقعیتی است که سوسیالیسم سر پیچ بعدی باشد. مردم کماکان این اوضاع را نمیخواهند. رژیم کماکان در تحمیل شرایطی مطلوب از زاویه بقای خود به مردم ناتوان است. کشمکشهای منطقه ای و جهانی با جمهوری اسلامی سیرهای متفاوتی میتواند بخود بگیرد. راست در حکومت و بیرون حکومت در کلیت خود، اگرچه در متن پیشروی و قربانی گرفتن از مردم زبان ضد چپ و ضد کارگری را دراز کرده اما هنوز نتوانسته افق خود را تحمیل کند. چپ و کارگر و جنبش نفی تبعیض اگرچه در اشکال روشنتر و متعین تری کار میکند، مقاومت میکند و نقد سوسیالیستی خود را به جوارح این نظام بسط میدهد، اما تا تبدیل شدن به زبان بستر اصلی اعتراض به جمهوری اسلامی و یک تصویر اجتماعی و معرفی و مطلوب برای مردم در ابعاد میلیونی فاصله زیادی دارد. چه برای تبدیل شدن به بستر اصلی اعتراض علیه این وضعیت و چه برای شکست راست و جمهوری اسلامی، باید گره گاهها و سوالات واقعی این روند را شناخت و به آنها پاسخ اجتماعی و پراتیکی داد. چپ و سوسیالیسم و کمونیسم کارگری تنها در میدان نبرد و فتح سنگرهای مشخص فکری و سیاسی و اجتماعی میتواند به علمدار آزادی جامعه تبدیل شود. چپ تنها زمانی اعتبار و نفوذ و قدرت اجتماعی خود را تثبیت میکند که جامعه را از چند تند پیچ مهم عبور دهد.

شکست سیاست سرکوب رژیم و عقب راندن آن، تحکیم سازمان و ظرف اعتراض و زبان انتقادی

مردم علیه جمهوری اسلامی، پاسخ روشن به سوالات محوری سیاست سراسری، و رهبری مبارزات اجتماعی و کارگری در مقیاسی گسترده تر و تعیین کننده، میتواند اترناتیو چپ را بسرعت در جلو جامعه قرار دهد. برای این کار باید الیت سیاسی جامعه و جنبشهای اجتماعی به زبان چپ ایندوره و انتقاد کمونیستی کارگری و ضد سرمایه داری سخن بگویند. باید ماتریال انسانی و رهبری کننده در مقیاس سراسری و محلی را متشکل و به افق پیروزی مسلح کرد. تغییر این وضعیت و تغییر این تناسب قوا تنها با پراتیکی انتقادی و کمونیستی در جامعیت خود ممکن است. نه قرعه و "قضا و قدر تاریخی" بنام چپ درآمده و نه راست و جمهوری اسلامی توانسته اند جامعه را به سمت مطلوبشان ببرند. دستکم و مستقل از تبنین و تحلیل، حتی در مشاهده صرف روند اوضاع و حرکت جامعه، میتوان نادرستی احکام ایدئولوژیک چپ رادیکال و ناهمخوانی آن با اوضاع واقعی را فهمید. مسئله برسر استفاده و یا عدم استفاده از ترم جنبش انقلابی نیست، مسئله برسر دیدن موانع سیر پیشروی و پیروزی کمونیسم و کارگر در این تحولات است. کار ما اینست که از کلیشه پردازی و قالبهای تنگ و تعمیم های نابجای تجارب تاریخی بر اوضاع ایران فاصله بگیریم، سوالات و گره گاههای سیاسی را بدرستی بشناسیم، تصویر زنده و دینامیکی از اوضاع و افت و خیز آن داشته باشیم، و با سازمان دادن پراتیکی کمونیستی کارگری موانع پیشروی جنبش مان را از سر راه برداریم. یک کمونیست و انقلابی نمیتواند با جنبش انقلابی مخالف باشد چون در اساس میخواهد انقلابی عمل کند و مناسبات و وضع موجود را با عمل و نقد انقلابی و طبقاتی خود دگرگون کند. مسئله تماما اینست که ذهنیت و کلیشه را جای واقعیت اجتماعی نگذاریم و تمایلات انسانی و انقلابی خود را با عمل انقلابی و

پیشرو و کمونیستی یکی فرض نکنیم. مسئله برای کمونیسم همواره نفی هر آنچه که هست، و راه ممکن و مقدر اجتماعی این نفی، مطرح است و این جز با درک و شناخت مولفه های اوضاع و سازماندهی عمل کمونیستی و انقلابی برای تغییر آن ممکن نیست. نیازی به کند و کاو عمیقی نیست. نهایتاً شاخص تشخیص درستی تئوری های تاکنونی چپ رادیکال را پراتیک تاکنونی متناسب با آن توضیح میدهد.

یک دنیای بهتر: آیا جنبش سرنگونی به طریقی بغیر از انقلاب میتواند موفق به سرنگونی جمهوری اسلامی شود؟

سیاوش دانشور: اگر سرنگونی را معادل انقلاب فرض نکنیم، بله میتواند. سرنگونی جمهوری اسلامی یعنی تغییر این رژیم طوری که محاصل این پروسه دیگر جمهوری اسلامی نباشد. این میتواند توسط یک انقلاب صورت گیرد و به عبارتی دقیقتر، سرنگونی گام اول انقلاب کارگری در ایران باشد، و میتواند تحت شرایط و تناسب قوای دیگری رژیم اسلامی برود و ضرورتاً انقلابی در کار نباشد. جمهوری اسلامی میتواند با کودتای بخشی از حکومت به رژیم نظامیان و حکومت اسلامی نوع پاکستانی استحاله شود. وضعیتی که در آن آخوندها نقش جلو صحنه را ندارند اما ظاهراً اسلام و قوانین اش اینبار در هیئت دیکتاتوری نظامیان و در وضعیت فوق العاده اعمال میشود. جمهوری اسلامی میتواند در متن سازش و عقب نشینی در مقابل غرب و ائتلاف نیروهای رقیب منطقه ای، به متحد و شریک آمریکا تبدیل شود و سیمای جمهوری اسلامی امروز را نداشته باشد. رژیم اسلامی میتواند با اعتراض و تظاهرات شهری ادامه دار مردم در تهران و شهرهای بزرگ سرنگون شود. رژیم اسلامی میتواند در متن

اعتصابات کارگری و اجتماعات توده ای و یک رشته قیام شهری سرنگون شود. تصویر سرنگونی و تصویر انقلاب ضرورتاً یکی نیست و بویژه در دوره امروز در موارد بسیاری یکی نیست. این چپ رادیکال و سنت ضد رژیم این چپ است که هر نوع تحول میلیتانت را با انقلاب یکی میگیرد و یا تصویرش از یک انقلاب همین است. نه هر سرنگونی انقلاب است و نه انقلاب تنها راه سرنگونی است. جنبش سرنگونی خواستن رژیم اسلامی است. این خواستن میتواند خواستنی محدود باشد و میتواند خواستنی عمیق و همه جانبه باشد. میتواند به جابجائی ها و وعده هائی محدود شود و میتواند نقطه شروع تغییرات بنیادی در جامعه باشد. هیچکدام از این راه حلها جدول و دستورالعملهای از پیش تعیین شده ای نیستند، بلکه خود محصول تناسب قوای طبقات و افقهای اجتماعی و سیاسی نیروهای درگیر در سرنگونی و تحول سیاسی در ایران بطور کلی، و محصول درجه حضور و نقش کمونیسم و طبقه کارگر در پروسه سرنگونی و بعد از سرنگونی اند. جمهوری اسلامی میتواند بدون انقلاب هم سرنگون شود اما سرنگونی توسط یک انقلاب دورنمای پیروزی و پیشروی مردم را تضمین میکند. ممکن است عنوان شود که بدون انقلاب نمیتوان به تغییرات در بالا "سرنگونی" اطلاق کرد. نام این کودتا و رژیم چنج و تحمیل سازش و بند و بست است، سرنگونی نیست! چنین تعبیری از نظر من تعبیر چپ رادیکال و سنتی از پروسه تحولات سیاسی است، تعبیری که سرنگونی را بدون حرکت از پائین و انقلابی نمیفهمد و به عبارتی دیگر سرنگونی برایش معادل تغییرات انقلابی است. من چنین اصراری ندارم و آن را نادرست میدانم. سرنگونی، حتی آنجا که با هژمونی یک نیروی انقلابی صورت میگیرد، نهایتاً سرنگونی است. تداوم و اقدامات نیروی انقلابی است که به سرنگونی خصلت انقلابی میدهد و یک پیروزی سیاسی به ارتجاع اسلامی را به

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

انقلاب علیه وضع موجود و یک پیروزی طبقاتی تبدیل میکند. انقلاب در ایران و در دنیای سرمایه داری قرن بیست و یکم تنها میتواند انقلابی کارگری باشد. ما بعنوان کمونیست در سرنگونی رژیم اسلامی ذینفعیم. در پروسه سرنگونی میدان را تحت هیچ شرایطی خالی نمیکیم و به هردرجه ای که زورمان برسد قدرت را تصرف میکنیم. اما هدف ما شکست اسلام سیاسی و افق میلیتاریزم نظم نوینی است. لذا سرنگونی برای ما سکونی برای تصرف قدرت سیاسی کارگری و انقلاب علیه سرمایه داری است. ما نه هر سرنگونی را معادل انقلاب میدانیم و نه افق انقلاب کارگری و سوسیالیستی را به افق سرنگونی محدود میکنیم.

یک دنیای بهتر: موقعیت جنبش کمونیسم کارگری در جنبش سرنگونی چیست؟

سیاوش دانشور: بدوا برای درک درست موقعیت جنبش کمونیسم کارگری و اتخاذ سیاست و تاکتیک درست برای پیشروی، باید نقاط مساعد و نامساعد سیاسی برای جنبش مان را برسمیت بشناسیم. تنها با برسمیت شناسی و درک درست از اینها و تلاش برای رفع موانع سد راهمان میتوانیم از پیشروی صحبت کنیم. موقعیت سیاسی ما و پتانسیل اجتماعی بسیج نیروی جنبش ما، با موقعیت نیروی سازمانی و حزبی و قدرت مانور متشکل ما تفاوت دارد. جنبش کمونیسم کارگری، مستقل از تناسب قوای موجود و فعلی در جامعه، و در مقایسه با راه حل‌های دست راستی، بطور واقعی بی مشقت ترین راه حل پیروزی بر جمهوری اسلامی و نزدیکترین جریان به آرزوها و تمایلات مردم است. لذا در یک پرسپکتیو عمومی، کمونیسم کارگری نماینده

پپیچیده تر میکند. رویدادهای چند سال اخیر در حزب بویژه بدنبال درگذشت منصور حکمت، تلاش برای تبدیل حزب به یک حزب رهبر - سازمانده را نه تنها به فرجام نرساند بلکه برآمد سیاستهای چپ رادیکال در قلمروهایی نیز به دستاوردهای فکری و تئوریک کمونیسم کارگری عقب نشینی تحمیل کرد. مجموعه اینها موقعیت جنبش کمونیسم کارگری را در جامعه عقب برد و به اعتماد و اتکای مردم به این جریان بعنوان جریان آزاد کننده جامعه ضربه زد. تضعیف جریان ما در متن شکست دو خرداد و شرایطی که میتوانستیم پیشروی عظیمی را تثبیت کنیم، فضا را برای تحرک و افق راست در جنبش سرنگونی فراهم کرد. اما راست هم بدلیل سردرگمی و بحران خود نتوانست از این وضعیت به نفع تثبیت خود استفاده کند. جنبش سرنگونی بطور کلی تضعیف شد و جمهوری اسلامی از شکست دو خرداد با احمدي نژاد بیرون آمد.

اما جمهوری اسلامی علیرغم حمله به مردم و پیشروی در منطقه و کلا بهبود موقعیت اش، نتوانسته است جنبش سرنگونی را مهار و منزوی کند و مردم را در مقابل خود به سکوت وادار کند. دیگر کشتن و گرفتن و زندان هم دردی را دوا نمیکند. در جامعه ای که زندان بجای سکوت و اختناق به سنگر اعتراض و جبهه مبارزه تبدیل میشود، دیگر این سرکوب نمایش قدرت نیست، نمایش استیصال است. معنی این حرف اینست که جامعه تسلیم نشده است. شاید در سنگرهائی تلفات داده و عقب نشینی را تحمل کرده است اما در جبهه های دیگری تعرض را شروع کرده است. در چنین جامعه ای که امید به بند کشیده نشده است و یاس و فضای شکست حکم میراند، کمونیسم و آزادیخواهی همواره آتش زیر خاکستر است. ما فرصت زیادی نداریم و اوضاع نمیتواند به همین روال

کشدار شود. تنشهای بزرگتر و تحولات تکان دهنده تر در راهند. اگر ارتش آمریکا را هم به کمک بگیرند نمیتوانند یک جامعه هفتاد میلیونی را با فقر و سرکوب منتهای مدید نگاه دارند. کمونیسم کارگری امروز وظیفه اش بازسازی لطمات ناشی از رویدادهای اخیر، قد برافراشتن بعنوان رهبر و حزب آزادی جامعه، تعرض به جمهوری اسلامی و نقد عمیق راه حل‌های دست راستی، و سازماندهی طبقه کارگر و مردم در ظرفیتها و امکانات مقدر و توده ای است. کمونیسم کارگری قادر است به سرعت از این اوضاع بیرون بیاید و امید به سرنگونی و یک پیروزی انقلابی و کارگری و انسانی را همگانی کند. موقعیت ما بسرعت میتواند متحول شود اگر نقاط قدرتمان را بشناسیم و بر نقاط ضعفمان فائق آئیم. حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای ایفای این نقش تلاش میکند.

یک دنیای بهتر: استراتژی حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای کسب رهبری جنبش سرنگونی چیست؟

سیاوش دانشور: استراتژی ما ساختن حزب رهبر - حزب سازمانده، ساختن یک حزب سیاسی مارکسیستی و تبدیل آن به حزب رهبر آزادی جامعه است. اگر قرار است سرنگونی با راه حل چپ صورت گیرد و این جنبش با رهبری کمونیسم کارگری جمهوری اسلامی را سرنگون کند، باید به کمونیسم کارگری بعنوان جریان رهبر و ظرف و سنگر مبارزه علیه جمهوری اسلامی نگاه کند. باید در سیمای این حزب جریانی را ببیند که میتواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند و هر آزادیخواهی برای شرکت در مبارزه برای سرنگونی به این حزب بپیوندد و سیاست این حزب را اتخاذ کند. باید جامعه به کمونیسم کارگری بعنوان تجسم آزادی از فقر و اختناق و تبعیض نگاه کند. باید کمونیسم کارگری را با کدهائی

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

ساده در مقیاس ماکرو مانند آزادی و رفاه و امنیت و مدرنیسم و انسانگرایی بشناسد. برای اینکار ما باید در قلمروهای متعددی کار کنیم و بجنگیم. باید سنگرهای متعددی را فتح کنیم و پیشرویهای ناکثونی را تثبیت و ارتقا دهیم. مثلا ما باید کماکان نماد سرنگونی طلبی و عدم سازش با جمهوری اسلامی در نظر مردم باشیم. باید مشخصه ما نساختن مان با جمهوری اسلامی در تمام مراحل و مقاطع سرنگونی و تحول سیاسی باشد و جامعه به همین عنوان ما را بشناسد. ملی مذهبی ها و جمهوریخواهان و سلطنت طلبان در مرحله ای از عقب راندن رژیم به تعادل‌های دیگری قناعت میکنند و تلاش میکنند سطح مبارزه و توقع مردم از تغییر را در همان سطح نگاه دارند، ما برعکس باید نماینده پیشروی و سلبیت انقلابی و کمونیستی باشیم. این زمانی عملی میشود که نخواستن مردم با نقد همه جانبه ما بیان شود و العا جمهوری اسلامی و سرنگونی آن به روایت ما عملی شود. ما باید پرچمدار و نماینده آزادیخواهی افراطی جامعه باشیم. در موقعیتی محکم و اجتماعی و زمینی نماینده چپ ترین نقد و نفی وضع موجود باشیم. نقد سطحی به جمهوری اسلامی و توقع تغییرات سطحی در سرنگونی و از پروسه سرنگونی را هر کسی در ایندوره میتواند داشته باشد. نمایندگی کردن "نه" عمیق مردم یعنی تبدیل "نه" عمیق کمونیستی در روند نفی جمهوری اسلامی به حرف و عمل مردم و طبقه کارگر. یعنی ایجاد و کسب موقعیتی در سرنگونی که بیشترین نیرو برای سوسیالیسم را بسیج و به میدان کشید و در میدان ننگ داشت. کمونیسم کارگری از نظر فکری باید به اتوریته فکری و بستر اصلی تفکر انتقادی در کانونها و محافل و طبقه و مراکز فکری جامعه تبدیل شود. هر

کسی و هر جنبشی و هر جریان‌ی بنوعی مبانی عملی و فکری اش را از دیدگاههای کمونیسم کارگری اخذ کند. امری که تا امروز بدرجه معینی اتفاق افتاده است. کمونیسم کارگری باید سازمان و ابزارهای ویژه سرنگونی را بسازد. ما قرار است در جنگی به وسعت جامعه ایران علیه چکیده ارتجاع قرن بیست و یکمی سرمایه داری برویم. باید به همین معنا قدرت اجتماعی داشته باشیم و قادر باشیم این ارتجاع سیاه را در کانونهای قدرت اش بزیر بکشیم. کمونیسم کارگری باید دست به مکانیزمهای جابجائی قدرت و نیرو در مقیاس وسیع و ممکن و ویژه ایندوره ببرد. اشکال سازماندهی و سازمانگری مبارزه انقلابی و سرنگونی خواهانه را روشن کند و بدست دهد. مکانیزم حرکت توده ای و مکانیزم حرکت حزبی و تفاوت و شباهت ایندو را بشناسد و در هم تلفیق کند. ما نیازمند آمادگی سیاسی و تشکیلاتی و نظامی برای جارو کردن حکومت اوباش اسلامی و مراکز قدرت آن در هر شهر و گوشه ایران هستیم.

مردم با کسی به جنگ میروند که اهل جنگ باشد و توان عینی پیروزی را داشته باشد و فی الحال گوشه هائی از تصویر پیروزی را بدست داده باشد. جریانی که اعتماد به آن و رفتن با آن در مقیاس اجتماعی شکل بگیرد. مردم در مقیاس توده ای زمانی چنین اعتمادی را میکنند که کمونیسم از طریق مکانیزمهای اجتماعی و داده شده واقعا موجود؛ توانسته باشد خود را به قدرتی و شبیحی در حال گشت و گذار تبدیل کرده باشد و هر کسی که میخواهد از هر چیزی تبری بجوید با کمونیسم درافتد. تصویر آنتی فقر و آنتی سرمایه ما برای بسیج جامعه و طبقه کارگر برای سرنگونی و دورخیز برای قدرت سیاسی کافی نیست. ما باید نماینده انزجار مردم از مذهب و نماینده پیشروترین و آزادترین و

مدرنترین انتقاد به رژیم اسلامی و حکومت مذهبی باشیم. ضد آخوند و ضد جمهوری اسلامی در این دوره زیاد پیدا میشود، کمونیسم کارگری باید سنگر ضد اسلامی و ضد مذهبی نسلی باشد که علیه مذهب بپا خواستند و تلقی مدرن و آوانگاردی از جامعه مطلوبشان دارند. جنبشی که جمهوری اسلامی و فشرده ارتجاع تاریخی ایندوره را نقد و نفی میکند، نمیتواند از موضع نقدی سطحی و دمکراتیک و اسلامی و شبه اسلامی و ملی نقد کند. با اسلام نمیتوان به جنگ اسلام رفت. با ملیت و قومیت نمیتوان به جنگ ناسیونالیسم و نژاد پرستی رفت. با تحقیر مردم و عقب مانده نشان دادن آنها نمیتوان عقب ماندگی و حقارت انتقادی به جمهوری اسلامی را پوشاند. کسانی که از موضع سه دهه پیش جوانان نهضت آزادی و مجاهدین امروز، سوالاتی مانند نقد مذهب و آزادی روابط جنسی و نقد ارزشهای ارتجاعی اسلامی و مردسالار با ژستی مردانه و اسلامی "نالازم" میدانند، تنها دارند واقعیتی را بصورت وارونه تاکید میکنند؛ اگر شما وارد جنگ با جمهوری اسلامی شدید دارید میگویند اسلام بساطش را جمع کند و این شامل برادر کوچکترها هم میشود. اینها دقیقا به روش بستر اصلی سیاست رسمی امروز، تلاش دارند حساب اسلام و مذهب و دستگاه دین را از دولت آخوندی جدا کنند تا بتوانند دکان آخوندهای مکلا را در فردای سرنگونی باز نگهدارند. ما اتفاقا میخواهیم این دکان را تخته کنیم. و مهمتر اینکه، کسی که خصلت مدرنیستی تحول سیاسی و انقلابی آتی جامعه ایران را نشناسد، خصلتی که خود را در مقابله با مذهب و ایجاد جامعه ای سکولار و باز و آزاد بویژه در رابطه زن و مرد بیان میکند، چیزی از روندهای پایه ای جامعه ایران نفهمیده است. نیروئی که خود را آگاهانه و یا بنا به عقب ماندگی تاریخی خویش از این ظرفیت اجتماعی محروم میکند، به همان درجه خود را از قدرت

سیاسی دور کرده است.

کمونیسم کارگری اتفاقا باید پرچم ضد اسلامی ها، ضد مذهبی ها، ضد خرافه و سنتهای عقب مانده، و پرچم شکستن تابوهای تاریخی قدیم و جدید باشد تا بتواند در صف اول اعتراض نسل جدید قرار گیرد. اینها لازم اند اما کافی نیستند. کمونیسم کارگری باید سازمان دربرگیرنده کارگران سوسیالیست و کمونیست و لایه رهبران سیاسی و عملی و رادیکال باشد که قادرند نیروی وسیع طبقه و جنبشهای اجتماعی پیشرو و آزادیخواه را در یک مقیاس طبقاتی و اجتماعی به حرکت درآورند. نیروئی که در پس هر افت و خیز سیاسی قدرت کمونیسم و پیشروی آن را تضمین کند. برای تبدیل شدن به رهبر بلامنازع جنبش سرنگونی باید حزب چنین کاری بود و نیروی اجتماعی و اتوریته فکری و سیاسی چنین کاری را کسب کرد و باید مشخصات و دینامیزم دوره سلب و تعیین تکلیف جامعه با رژیم اسلامی را شناخت. باید قادر بود در این جنگ به پیروزی رسید و ماتریال پیروزی اجتماعی تر و طبقاتی تر را برای نفی هر آنچه که هست گرد آورد. استراتژی ما برای تبدیل شدن به رهبر سرنگونی خواهی جامعه از استراتژی ما برای ایجاد حکومت کارگری و سوسیالیستی تفکیک پذیر نیست. شرایط و سنگرهای مبارزه و آنچه که نمیخواهیم در هر مقطع حتما فرق میکند. در پروسه سرنگونی کمونیسم کارگری و حزب ما باید به سوالات محوری و سراسری قلمرو سیاست پاسخ دهد و بدرجه ای که این پاسخها همه جانبه و عمیق اند به همان درجه چشم انداز یک پیروزی سوسیالیستی و کارگری روشن تر است. یا ما به نماینده نخواستن وضع موجود و انتخاب مردم برای یک آینده خوشبخت تبدیل میشویم، و یا بورژوازی با هیئت حکومتی و اپوزیسیونی اش بعد از نمایشی تکراری از سازش و بند و بست و البته خشونت ضد کمونیستی و ضد کارگری و ضد مدرنیستی، دور دیگری از

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

و بسط این نقد اجتماعی به نقدی کمونیستی و فراگیر کارگری، تعریف سازمان و سنگر و جبهه های نبرد در متن مکانیزمهای اجتماعی موجود، ایجاد آمادگی همه جانبه مقاومت در مقابل ارتجاع نظم نوینی، و مقابله با هر نوع سازش و نقطه سازشی که میخواد این پروسه را ناتمام بگذارد.

یک دنیای بهتر: نگرش کمونیسم کارگری در مورد امر سرنگونی چه تفاوتی با نگرشهای حاکم در حزب کمونیست کارگری و حزب کمونیست کارگری حکمیتست دارد؟

سیاوش دانشور: تفاوت نگرش و متد پراتیک کمونیسم کارگری و نگرش و متد چپ رادیکال و سنتی در یک مقیاس تاریخی است. نگرش فی الحال موجود و حاکم به دو حزب در زمینه سرنگونی علیرغم تفاوتها اساسا یکی است. جنبش سرنگونی و انقلابی و اخیر سوسیالیستی با منشور سرنگونی از نظر من جوهری واحدی دارد. دو روی یک یک نگرش واحد چپ رادیکال در قیال سرنگونی و انقلاب است. در این زمینه در مباحث دیگر در همین نشریه به تفصیل سخن گفتیم. اینجا چند اشاره کافی است.

در دو حزب موجود، علیرغم قسمی که به ماتریالیسم پراتیک میخورند، سیاست و نگرش آنها سیاست و نگرشی پاسیف، تفسیرگرایانه فوئر باخی، ایدئولوژیک و تقلیل گرایانه است. این دو حزب در یک بیان فشرده در باره سرنگونی و سیر اوضاع سیاسی چه میگویند و به این اعتبار به چه نتایج و سیاستهایی میرسند؟ حزب حکمیتست با حکم دست بالا پیدا کردن راست و قبول ضمنی هژمونی راست، عملا به اتخاذ یک

ارتجاع کاپیتالیستی را از کارخانه پوسیده اسلامی - نیمه اسلامی - ملی - مصدقی - قومی - نظم نوینی به مردم حقته میکند. ما باید به استقبال شرایطی برویم که معادله "یا ما یا بورژوازی" و "یا کمونیسم و یا سرمایه داری" به دو راهی معرفه جامعه تبدیل شود. نیروهای سرنگونی طلب در کمپ راست که عمده آنها در دنیای امروز نیروی کمپ ارتجاع جهانی اند، در پروسه سرنگونی بسیار کمتر از همانی را میخواهند که امروز در هیئت اپوزیسیون میگویند. ما باید در این پروسه و در جلو صف سرنگونی و بعنوان رهبر آن شرکت کنیم و حضور داشته باشیم و سرنگونی را به پیروزی سوسیالیستی و کمونیسم در ایران تبدیل کنیم. کاری که ما باید بکنیم اینست که جامعه انتخاب کند و بپذیرد که اینبار دست رد به سینه مشروطه و نوه و نتیجه های آنها در یک مقیاس تاریخی بزند و راه خوشبختی و آزادی خود را در کمونیسم ببیند و بشناسد. راستش کار ما و حقانیت نگرش ما وقتی بیشتر عینی میشود که این نظام پوسیده اسلامی که با چادر اختناق پوشانده شده است ترک بردارد. نیروهائی که در این پروسه آزاد میشوند خیلی ها را انگشت به دهان خواهد کرد. تکلیف اسلام و اسلامیت در یک منطقه مهم جهان و در یک کشور مهم جهان در حال تعیین شدن است. اینکه عده ای هنوز در باد تعصبات و تحجر سوپر اسلامی حکومت قیافه و تفکر مشترکشان را میتوانند بپوشانند، وقتی غول ضد ارزشهای اسلامی آزاد شود، تنها آنها را باد نخواهد برد بلکه یک پایه پتانسیل اجتماعی کمونیسم کارگری نیز عیان تر خواهد شد. در یک کلام استراتژی حزب برای تبدیل شدن به رهبر سرنگونی متکی است به شناخت و دست بردن به روندهای اجتماعی و انتقادی جامعه، تبدیل

سیاست منزله طلبانه و پاسیف در غلتید و نهایتا شکست ناسیونالیسم ایرانی را شکست جنبش سرنگونی اعلام کرد. این خطی است که منشور سرنگونی را تدوین کرده و به استقبال تاکتیک بعد از سرنگونی که کمونیستها در آن تمام قدرت نیستند رفته است. در بهترین حالت و با ارفاق تکرار دو تاکتیک سوسیال دمکراسی لنین و برشی از انقلاب روسیه را تعمیم ناموجه به ایران صد سال بعد داده است. اما همانجا مانده است و در این تعمیم ناموجه کاری به متد دخالتگر تزهائی آوریل ندارد. این متد تاریخی طولانی دارد. در عین حال باید روی این نکته تاکید کرد که کسی که بدبین است اما برای تغییر تلاش میکند بهتر از کسی است که خوشبین است و در خوشبینی خود لم داده است و کاری و نقشه ای ندارد.

در حزب کمونیست کارگری دقیقا برعکس حزب حکمیتست چپ دست بالا را در جامعه دارد. جنبش سرنگونی جنبشی انقلابی است. تصویر انقلاب و سرنگونی در این دیدگاه به هم منطبق میشود و قرار است از نمودها و جویبارهای موجود که در یک پرسپکتیو کمی و کیفی به هم میپیوندند و جوش میخورند، دریای انقلاب حاصل شود. در این دیدگاه راست و کمپ راست اساسا موضوعیت ندارد. در بحران است و به همین اعتبار نقد و تهاجم به راست کنار گذاشته میشود. در این دیدگاه تدریجا حزب و جنبش یکی میشود و رابطه احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی و تقابل آنها در روند سیاسی جامعه به تقابل "حزب و رژیم" خلاصه میشود. تبلیغ و ترویج و گسترش ماشین تبلیغ و ترویج برای خطاب قرار دادن جامعه، که همواره یک هدف دسترسی و شناساندن کمونیسم باید باشد، به هدفی در خود و جایگزین سازمان و رهبری اجتماعی و طبقاتی میشود. این خط در مقابل عروج اعداهای احمدی نژاد و موج بگیر و ببند به تناقض و سرگیجه میافتد و

عملا پاسیف میشود.

اگر دقت کنید هر دو، با هر تعبیری که از سرنگونی و موقعیت چپ و راست میدهند، به راست آوانس میدهند؛ یکی زمین را اجالتا به راست واگذار میکند و دیگری در مقابل راست بی عمل میشود. هر کدام دیگری را دو دستی به کمپ بورژوازی تقدیم میکند. هر کدام با نگرشی غیر انتقادی در برخورد به دیدگاهها و تاکتیکهای خویش این جزمیت را به سیستم سیاسی و تشکیلاتی خود بسط میدهد. یکی سیاست را تاکتیک میبیند و دیگری تاکتیک را اساسا در سیستم خود ندارد، اما هر دو به یک نتیجه مشترک و مشابه میرسند. یکی دوره ای مبلغ "زنده باد قیام" میشود و دیگری مبلغ "زنده باد انقلاب!" گوئی قیام و انقلاب مقولاتی تپیچی و آژیوتاسیونی اند و یا جامعه با تبلیغ و ترویج دست به قیام و انقلاب میزند! متد حاکم به هر دو علیرغم هر تفاوت و مرزی که بین خود میکشند متد چپ رادیکال است که سیاست و دخالت انقلابی را از رابطه "مردم و رژیم" استنتاج میکند. با رشد رابطه خصمانه مردم با حکومت فعال میشوند و با افول مقطعی آن به بحران میروند. کسانی که رابطه مردم و رژیم را و بر این اساس موقعیت جنبش سرنگونی را اینگونه تجزیه و تحلیل میکنند، ناچارند از نفی و "مرگ" جنبش سرنگونی تا "عقب افتادن سرنگونی" و یا "انقلاب سرنگونی" سوسیالیستی در جریان" سخن بگویند. نتیجه اینست که رابطه شان با مردم و خصالت سازمانگرانه و رهبری کننده کمونیستی نقد و اعتراض مردم را به حاشیه میرانند. این متدولوژی اتفاقی نیست، عین نتیجه گیریهای دستگاه فکری چپ رادیکال است که ماکزیم تلاشش کلیشه پردازی از یکسو و تبلیغات غیر اجتماعی و غیر زمینی از سوی دیگر است. در قلمروهای مختلف و اتحاد مواضع سیاسی، در نگرش به حزب و تحزب کمونیستی، در فقدان پروژه های جدید، در عدم شادابی تئوریک، در فقدان هویت و انتقادی

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

تعرض کمیونستی کارگری، کم و بیش درونمایه نگرش چپ رادیکال را در واریاسیونهای مختلف میتوان مشاهده کرد.

کمیونسم کارگری سیاست و تاکتیک اش را از رابطه مردم و رژیم استنتاج نمیکند. مبلغ موتور جلو انقلاب و یا نفی آن نمیشود. سرنگونی را تمام هویت انقلابی خود نمیبیند. نه به تاکتیک مرحله ای کردن رو می آورد و نه در تقابل با آن خود را از تاکتیک بی نیاز میسازد. کمیونسم کارگری سطح مبارزه موجود و محدودیتها و مقدرات تاریخی این مبارزه را باید بشناسد و برای متحد کردن نیروی همین سطح موجود و ارتقا و پیشروی آن تلاش کند. سیاست ما و استراتژی کمیونستی ما از رابطه "ما و مردم" بطور کلی و "ما و طبقه" بطور مشخص، تعمیق این رابطه در مکانیزمهای اجتماعی موجود، پذیرفتن و از آن خود کردن نقد و اعتراض به وضع موجود در تمام سطوح، تبدیل نقد کمیونستی به حرف و نقد جامعه، و تلاش برای انتخاب کمیونسم در یک مقیاس سیاسی و اجتماعی است. جنبش سرنگونی در اساس نقد و نفی وضع موجود و نماینده حکومتی آن یعنی جمهوری اسلامی است. هر زمان مردم ببینند و تشخیص دهند که نیروی مطرح و قابل اتکا و قابل انتخاب وجود دارد، نیروی که میتوانند همراه با آن به ارتجاع اسلامی پیروز شوند، نیروی که قادر است مملکت را از بحران و بدبختی بیرون ببرد و با جهان بیرونش در یک رابطه منطقی قرار گیرد، نیروی که میتواند قدرت را نگه دارد و مردم را از صحنه سیاست بیرون نمیکند، جامعه با قدرت پشت این نیرو برای سرنگونی بسیج میشود و وارد دوره سلب از حکومت اسلامی با راه حل اثباتی و هژمونی سیاسی این نیرو میشوند. برای این خط رهبری و سازمان

بسیج و سازماندهی نیروی این جنبش حول افق کمیونسم کارگری و عوض کردن صورت مسئله را ندارند. کمیونسم کارگری در تقابل با ایندو نگرش و نفی دیدگاههای چپ رادیکال و ایدئولوژیک و سازمان دادن پراتیکی کمیونستی و تامین رهبری در سطوح مختلف تلاش میکند. تفاوت ما در متد، در رابطه با مردم و اهمیت آن، در بحث حزب و جامعه که یک بستر قدرتی کمیونسم کارگری است، در نقد همه جانبه اوضاع و نیروهای دست راستی، در سیاست سازماندهی کارگری و اجتماعی، در برخورد غیر متافیزیکی به انقلاب و تحول انقلابی، و در تامین رهبری کمیونستی بر مبارزات سرنگونه طلبانه تحت شرایطهای متفاوت اجتماعی است. کمیونسم و سوسیالیسم ما و انتقاد مارکسیستی و کمیونستی کارگری ما هر روز خود را اثبات میکند و با تغییرات فرضی در رابطه رژیم و مردم ماهیت و محتوای آن تغییر نمیکند. برای چپ رادیکال اما در ظرفیتهای مختلف نفی این پراتیک انقلابی و به این اعتبار نفی این نقد کمیونستی کارگری و دخالتگری در اوضاع و حاشیه نشینی و پاسیفیسم نتیجه کار است. امری که باید توسط ما و نیروهای جنبش کمیونسم کارگری سرعت متحول شود.

یک دنیای بهتر: فرض کنید سیر رویدادها روند مطلوب کمیونسم کارگری یعنی سرنگونی رژیم اسلامی توسط یک انقلاب کارگری را علیرغم تلاش جنبش کمیونستی طبقه کارگر طی نکرد. روش برخورد با چنین اوضاعی چیست؟ تاکتیک کمیونسم کارگری چیست؟

سیاوش دانشور: این میتواند یک احتمال باز باشد. این کاملاً ممکن است که سیر اوضاع ایستگاههای مختلف و تعادل‌های

سیاسی موقت و متفاوت داشته باشد. سوال اول اینست که استراتژی یک حزب کمیونستی برای سرنگونی برچه اساسی تبیین میشود؟ ما نمیتوانیم برای هر احتمال ممکن به یک اندازه آماده باشیم و یا استراتژییمان را براساس حالت‌های ممکن و محتمل در تحلیل مان از سیر اوضاع متکی و استوار کنیم. همانطور که ما نمیتوانیم استراتژییمان را در قالبی خشک و محتوم بنا کنیم. ما برای سرنگونی و رهبری این سرنگونی زیر پرچم چپ تلاش میکنیم و در سرنگونی منافع و اهداف روشن طبقاتی و انقلابی مان را دنبال میکنیم که بیان فشرده آن یک دنیای بهتر برنامه حزب است. ما و طبقه کارگر در سرنگونی شدت دینفعیم اما سرنگونی درخود و به هر طریق و توسط هر نیرو برای ما هدف نیست. بنابراین ما تلاشمان اینست که زمانی که جامعه میخواهد از این پدیده شنیع عبور کند با پرچم ما عبور کند. اگر هم قادر نشدیم نیروی کافی برای سرنگونی زیر پرچم و رهبری چپ فراهم آوریم و علیرغم تلاش ما سرنگونی در ترکیب طبقاتی و هژمونی افقهای دیگر بوقوع پیوست، در آن مرحله مشخص به اندازه کافی و قابل محاسبه و غیر قابل دور زدن نیرو و نفوذ بهم زده باشیم که یک پای کشمکش بعد از سرنگونی باشیم. قدرت اجتماعی ما و موقعیت سیاسی و میزان نفوذ ما، تاکتیک و سیاست دوره ای کمیونسم کارگری را تعیین میکند. اینرا میفهمم که تشخیص تیز یک وضعیت و پاسخ روشن به آن یک نیرو را جلو می اندازد. اینجا بحث برسر روش تعیین تاکتیک و رابطه آن با اصول و اهداف انقلابی و کمیونستی ماست. تعیین تاکتیک برای دوره هائی که سیاست شکلی آکاردونی و ایستگاههای مختلفی بخود میگیرد، تابعی از موقعیت اجتماعی و طبقاتی کمیونسم و تناسب قوای مشخص با کمب راست و بورژوازی است. تردیدی نیست که خیز برداشتن برای قدرت برای ما یعنی آزاد کردن هرچائی که نیروی کمیونستی کارگری قادر به آنست؛ از

نکاتی در باره جنبش سرنگونی...

کنترل کارخانه و تولید و برپائی شوراه و کمیته های انقلابی کارگری تا آزاد کردن شهرها و محلات و مناطق مختلف و اداره آن توسط نیروی سیاسی و ملیشیبای داوطلب ارتش کارگری. به میزانی که ما میتوانیم بخشی از قدرت را بگیریم به همان درجه سیاست و روند سیاسی را در کلیت خود تحت تاثیر قرار میدهم. به درجه ای که نیروی مطرح و غیر قابل حذفی هستیم به همان درجه بورژوازی و کمپ راست ناچار است به توافق و تقسیم قدرت و مذاکره با کمونیسم بنشیند. ما در جنگ قدرت شرکت میکنیم، چه برای تصرف تمام قدرت و چه برای بخشی از قدرت و ایجاد قدرت دوگانه یا چند گانه و برای یکپارچه کردن قدرت در مراحل بعدی. هر جا زورمان نرسد و منافع عینی جنبش مان ایجاب کند پای مذاکره و توافق میرویم و همین را اعلام میکنیم.

سوال شما اینست که اگر نتوانستیم قدرت را فتح کنیم با مقوله قدرت و دولت چه برخوردی داریم؟ در دولت موجود شرکت میکنیم یا سیاست سرنگونی آن را داریم؟ پاسخ اینست که کارگر و کمونیسم قدرت را حق خود و همه جامعه میداند و هر جا دستش به قدرت و دولت برسد از آن در خدمت پیشروی مبارزه طبقاتی بدون تردید استفاده میکند. اما هدف ما معلوم است. ما قرار است در این روند پریچ و خم نیروی کافی برای انقلاب کمونیستی و کارگری خودمان را آماده کنیم و این پروسه را به فرجام برسانیم. تاکتیک ما در شرایطی که کمونیسم به تنهایی یک قدرت فائده نیست اما بخشی از قدرت است، دقیقاً شرکت در دولت براساس نیرو و قدرت اجتماعی و انقلابی موجود و تلاش برای دست بالا پیدا کردن آنست. دولت و قدرت دولتی و تصرف قدرت

بورژوازی ناچار است کمونیسم و طبقه کارگر را در میدان نبرد طبقاتی و اجتماعی شکست دهد تا قدرت خود را یکپارچه کند، کمونیسم هم ناچار است برای استقرار آزادی و سوسیالیسم قدرت سیاسی کارگری را یکپارچه کند و نیروها و راه حل‌های موقت بورژوازی را از میدان بدر کند. ما سیاست ائتلافی و تشکیل دولت با بورژوازی و تنظیم قانون اساسی در مجلس موسسان را نداریم، هدف ما برانداختن بورژوازی و نظام تبعیض گر سرمایه داری است. اما اگر در این روند ناچار به گردن گذاشتن به سازش‌هایی شویم و نیروی کافی برای هدف نهایی مان نداشته باشیم، در موقعیت جدید سنگرهایمان را محکم میکنیم و برای دور بعد آماده میشویم. ما نه پیشاپیش سیاست تحریم شرکت در هر دولتی را در پیش میگیریم و نه به استقبال تهیه مقدمات و شرکت در دولت همراه با طبقات دیگر میرویم. اینها نیز دو سوی یک سیاست واحد اند.

ما نه به امر شرکت در دولت و مذاکره و سازش در مبارزه اجتماعی و طبقاتی بعنوان تابو و کفر نگاه میکنیم و نه آنها را بعنوان "اصول و فن تاکتیک" ایده آل‌یزه میکنیم. بعید میدانم هیچ عقل سلیمی بگوید مثلاً جنبشی که نصف قدرت را در اختیار دارد و میتواند روی هر حرکت و تلاش بورژوازی تاثیر بگذارد و مانعی جدی در مقابل یکسره شدن قدرت بورژوازی باشد، باید موقعیت اپوزیسیونی را ترجیح دهد! دولت در دوره های انقلابی یک ابزار مهم **گسترش مبارزه طبقاتی** است و همان اندازه که برای طبقه حاکم از اهمیت درجه اول برخوردار است به همان اندازه و شاید بیشتر برای کمونیسم اهمیت دارد. در نتیجه ما هیچ پیشروی و دستاوردمان را دو دستی تقدیم کسی نمیکنیم. بلکه از آن بعنوان موقعیتی جدید برای یک کاسه کردن قدرت کارگری و استقرار جمهوری سوسیالیستی در جامعه ایران استفاده میکنیم. همانطور که

خود را از دست داده، سرنگون شده اما نیروی جانسین هنوز به تمامی نتوانسته است قدرت خود را بگستراند، حتی در دوره ای که جمهوری اسلامی ظاهراً سرکار است اما قدرت عمل و جلوگیری از حضور نیروهای مخالف را ندارد و جریانات و نیروهای سیاسی میتوانند با اتکا به قدرت خود ابراز وجود سیاسی کنند، در شرایطی متفاوتی کمونیستها میتوانند به معنی وسیع کلمه ابراز وجود کنند و کل خلا سیاسی یا بخشی از آن را پر کنند. جدال قدرت برای جنبش ما دقیقاً در این دوران به اوج خود میرسد و کمونیسم در این دوره از هر وجه نفوذ و قدرت عمل خود با قدرت دفاع میکند و دودستی و با "زبان خوش" به کسی واگذار نخواهد کرد. مذاکره و سازش در این جدال لحظاتی از خود جنگ قدرت سرمایه داری و کمونیسم است. ما از این جنگ پا پس نخواهیم کشید. پایان این جدال برای ما تنها با یک انقلاب پیروزمند کارگری و سوسیالیستی و اجرای فرمان سیاسی و اقتصادی انقلاب و برپائی جامعه ای بدون فقر، بدون استثمار، عاری از بردگی مزدی و مناسبات مزدی، جامعه ای بدون ایدئولوژی و بدون طبقات، اجتماعی کمونیستی که شکوفائی و خلاقیت هر فرد شرط شکوفائی و خلاقیت همگان باشد، متصور است. انقلابیگری ذاتی کمونیسم در نفی اوضاع، بطوری که سرمایه و مناسبات سرمایه داری و جامعه طبقاتی برافزاده باشد و انسان زندگی و تاریخ جدیدش را آغاز کند، مشخصه کمونیسم کارگری و ماتریالیسم پراتیکی است که جوهر و وحدت تئوری و پراتیک جنبش ما را تشکیل میدهد.

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را

بخوانید و به

دوستانتان توصیه

کنید!

بودجه سال 87

از بن بست اقتصادی رژیم اسلامی تا اعتلای فلاکت گسترده عمومی



علی طاهری

در چند هفته گذشته پس از فرونشستن موج دروغین تبلیغات مجلس ارتجاع اسلامی بار دیگر مفسرین و مبلغین اقتصادی رژیم کثیف اسلامی بر سر بودجه سال جدید گرد و خاک به راه انداخته اند. در وضعیتی که 70 درصد جامعه با فقر دائمی دست و پنجه نرم می کنند حضرات از "گام های اساسی" در راه پیشبرد مقاصد اقتصادی دم می زنند. خبر گزاران های رژیم اسلامی این چنین شرح مواقع می دهند:

به گزارش خبرگزاری مهر، روابط عمومی معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور اعلام کرد: در تحقق رویکردهای نوین بودجه نویسی دولت نهم، ضوابط اجرایی بودجه سال 1387 کل کشور، برای نخستین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران قبل از پایان سال 1386 توسط هیئت وزیران تنظیم، تصویب و به منظور اجرا به معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور ابلاغ شد. در ادامه این مطلب آمده است: هیئت وزیران به منظور ایجاد انضباط مالی و مدیریت کارآمد در بودجه دستگاههای اجرایی، ارتقای بهره وری در فعالیتهای، صرفه جویی و استفاده بهینه از منابع در اختیار دستگاههای اجرایی و ایجاد تعادل در منابع و مصارف، ضوابط مذکور را به تصویب رساند. هیئت وزیران همچنین در تصویب ضوابط اجرایی بودجه سال 1387 کل کشور، اجرای احکام قانون برنامه چهارم توسعه، کاهش تصدیهای دولت و واگذاری امور به بخشهای غیر دولتی و جلوگیری از توسعه تصدیگری در فعالیتهای هم مد نظر قرار داده است. در پایان این مطلب آمده است: تدوین ضوابط اجرایی بودجه در سال جاری برای سال آتی در تاریخ جمهوری

مولد جامعه و زندگی حقوق بگیران و محرومین جامعه است یا صرفا به افزایش ارقام درآمد و هزینه کل؟ همین جا لازم به ذکر است که این مسئله گره ریشه ای نظام سرمایه داری است چون حتی در عمده ترین اقتصاد های سرمایه مانند آمریکا سهم عامل مزد تا 75 درصد نیز می رسد و البته سهم سرمایه که نصیب اقلیت کوچکی است به 25 درصد می رسد.

تکیه بر مصرف یا هزینه گرایی

در صورتی که هدف آشکار و نهان بودجه توسعه سیستم تولیدی و انباشت ثروت میباشد در آن صورت مسلم است که بودجه با نگاه تامین منفعت سرمایه ها بسته می شود که می گوید: سیستم بازار به صورت نهادی یک دستگاه نفع طلب است و چرخه سود- کالا- سود از اختیار انسان خارج است. لذا انسان نمی تواند رابطه کالایی انباشت سود را به سمت رفاه اجتماعی تغییر مسیر دهد. تئورسین های نظام سرمایه این چنین اقامه دلیل می کنند: امروز دیگر نسخه های اشتغال مولد و عدالت محوری در سیاست های بودجه نویسی کارایی ندارد در نتیجه سرمایه دار باید نظارت دولت و قوانین حمایت از محرومان و فقر زدایی را دور بزند و تا می تواند مصرف را تشویق کند. صرف کردن هزینه کافی است تا تقاضای موثر را تکمیل نماید. سرمایه ای که از این انباشت ایجاد می شود اگر در راه رفاه اجتماعی صرف شود باقی مانده ای ندارد که در راه توسعه شبکه های بانکی و بیمه های تجاری و بورسی به کار رود. لذا بازار سرمایه به ضرر سرمایه داران و بورس بازان و بانکداران از رونق می افتد. پس باید سرمایه انباشت شده هر جا بهشت مالیاتی است و قوانین حمایت از محرومان ضعیف است و به عبارت دیگر در جاهایی که مزد کم تر است و طبقه کارگر از توان تشکل ابتدایی برخوردار نیست اطراق

اسلامی ایران بی سابقه بوده و در راستای بهره گیری از تجربه تمام ارکان اجرایی دولت در محقق ساختن سیاست دولت نهم و با عنایت به عملکردها و چالشهای پیش روی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، تنظیم و تصویب شده است.

از شواهد امر پیداست که رژیم اسلامی با این وضعیت اسفباری که به مردم و طبقه کارگر در جامعه تحمیل کرده اند همچنان دم از "توسعه اقتصادی" و شعار های دهان پرکنی چون "تعادل در منابع و مصارف و استفاده بهینه از دستگاه ها" می دهند. ما در این مقاله نشان خواهیم داد که اولاً رژیم اسلامی دقیقاً عکس آنچه را که شعار می دهد در رویه اقتصادی خود پیش گرفته است و ثانیاً از نظر ما مهم ترین شاخص رشد اقتصاد بالا رفتن فاکتور های اقتصادی دخیل در زندگی تک تک اعضای یک جامعه است و این امر تنها با برپایی تشکل های کارگری و مبارزه برای بیرون کشیدن هر درجه از سهم واقعی طبقه کارگر از حلقوم سرمایه داران ممکن است. چرا که پیشروی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مستقیماً در تعیین سرنوشت اقتصادی کل جامعه مربوط است.

در تنظیم بودجه مهم تر از همه هدفی است که بودجه برای رسیدن به آن تنظیم می شود. چون بودجه سند دخالت دولت در اقتصاد جامعه است. پس با سیاست های حاکم پیوند دارد. هر چند که دولت به شعارهایی چون توسعه پایبند باشد یا نباشد و منظورش از این عبارت چی باشد، به هر حال شعار توسعه را در مقدمه بودجه سالانه سر می دهد. اما در همین شعار کلی هم که دردی از جامعه دوا نمی کند باید مشخص شود که هدف رشد انسانی است یا رشد شاخص های اقتصاد بورژوائی؟ بدین معنا که نگاه بودجه نویسان به سرنوشت طبقات

کند. به این ترتیب وقتی محور بودجه، مصرف منابع است، خواه این منابع از درآمد نفت باشد یا ... هدف اول بودجه هزینه کردن است نه رفع نیازهای ابتدایی طبق لیست های شماره شده برای همه افراد. مثلاً: بودجه فصل رفاه و تامین اجتماعی که عمدتاً متوجه طبقات فرودست جامعه است، در سال 86 دارای رقمی معادل 64 هزار میلیارد ریال بود که بنا به گفته مدیر کل دفتر تلفیق بودجه وزارت رفاه (روزنامه همشهری شماره 4385، 16 مهرماه 86) معادل 2.58 درصد تولید ناخالص ملی و 2.78 درصد بودجه کل کشور است. این ارقام برای جمعیت هفتاد میلیونی کشوری در بودجه سلامت رقم ناچیزی است و در مقایسه با ارقام مصارف دیگر دولتی، حاکی از توزیع نامتناسب منابع میان مصارف حیاتی است و تازه در همین رقم کم ملاحظیات هزینه ای بر عملیاتی بودن بودجه ترجیح داده شده است. ریشه دار بودن کسر بودجه مزمن هم از تبعات این گونه سیاست هاست. چرا که اغلب همین متخصصین اقتصادی دستگاه های اجرایی همچون وزارت خانه ها به بزرگ کردن لیست هزینه ها اصرار دارند. اما این گونه تکیه بودجه به درآمد های فرضی (از نوادر مشکلاتی که فقط در نظام بی در و پیکر "اقتصاد اسلامی" می توان انتظارش را داشت) مثل فروش سهام دولتی، انتشار اوراق مشارکت با هدف خرید آن توسط سرمایه گذاران خارجی و تامین مواد مورد نیاز مردم از طریق واردات، بودجه را با دیوار بتونی تورم روبرو می سازد.

بودجه عملیاتی

در مثلث عملیات، منابع و مصارف، به طور مثال اگر محور بودن عملیات رعایت گردد آن گاه با تصویر های نمونه ای از قبیل تامین منابع کافی؛ شبکه های سراسری متخصصین، نظام قانون مند برای تمام مزدبگیران و ... روبرو

بودجه سال 87

از بن بست اقتصادی رژیم اسلامی تا اعتلای فلاکت گسترده عمومی...

1630000 نفر بوده و در سال 1383 1640000 نفر یعنی ده هزار نفر افزایش یافته (صنعت و توسعه تیرماه سال 1386)

کسر بودجه مزمن

رقم بودجه سال 87 حول و حوش سال 86 یعنی 232 هزار میلیارد تومان است (اعتماد شماره 1529 دهم آبان ماه 1386) اما از شواهد پیداست که این بودجه هم به دیوار تورم مزمن برخورد می کند. به طوری که کارشناسان می گویند در بودجه سال گذشته 4 مئتم و 5 اصلاحیه داده شده است. (سرمایه شماره 608، 30 آبان 86) و بنا به گزارش بانک مرکزی در شش ماهه آغاز سال 86 کسری بودجه ای مساوی 6179 هزار میلیون تومان در انتظار بودجه سال جاری است (روزنامه آفرینش، 28 آذر 86) این به این معنای این است که کسری های بودجه که ناشی از نگاه هزینه ای است و به ساختار عملیاتی و درآمد واقعی بی توجه است حالت مزمن خود را همچنان حفظ خواهد کرد. هر علتی که برای این کسر بوجه ها و عقب ماندن از نیازهای روزمره مردم جستجو کنیم و علت هایی را که از زبان خود بلندگوهای دولتی می شنویم کنار هم بگذاریم، خود نشان از ساختار بودجه ای دارد که باید غیر عملیاتی تنظیم و بدون حساب رسی به سال های بعد منتقل شود. لذا باید در انتظار روندی بود که ریشه های آن در عمق ماهیت اقتصادی اسلامی رژیم در بطن نظام سرمایه داری موجود در سال های گذشته جستجو می شود که نماد های کنونی آن به شرح زیر است:

در فاصله زمانی مرداد 85 تا 86 رشد شاخص بهای گروه مسکن و کالا ها و خدماتی که عرضه آن ها دولتی است نظیر آب و برق و سوخت، بیشترین سهم را در رشد شاخص کلی قیمت ها داشته است. در شرایطی جامعه در انتظار

می شدیم. به عنوان مثال برای عملیاتی شدن در مواد لبنیاتی و گوشتی، ابتدا تثبیت قیمت آنها ضروری است (مسئله ای که در اقتصاد ایران در حیطه آرزوهاست). برای این کار ابتدا باید قیمت علوفه تثبیت شود. بعد از آن قیمت شیر خام و خسارت های واقعی تولید کنندگان با اختصاص یارانه هدفمند و نظارت پذیر جبران شود. اما همین جاست که در پس سیاست های اقتصادی رژیم اسلامی شعار های پوچ و تو خالی شان می ترکد. از سویی شعار می دهند که وظیفه اقتصاد تامین شرایط آسان برای دسترسی آسان مردم به نیازهایشان است اما نزدیک ترین سیاستشان کشیدن دیوار بین مردم و نیازهایشان است. سند بودجه دستورالعمل این رابطه است. اما به راستی راه کار مستقیم در اختصاص بودجه چیست؟ در جواب باید بگوییم که اصولا هیچ بودجه ای بدون برنامه عملیاتی به هدف نمی رسد. برنامه هم از سازمان جدا نیست و باید این حقیقت را فاش کنیم که بودجه برنامه ای و برنامه عملیاتی اجزای یک فرایند توسعه ای هستند. اما این پروسه زمانی انجام پذیر است که اولاً دستگاه های عملیاتی به طور مشخص با زیر بخش هایش تعریف شود. ثانیاً مبلغ قطعی هزینه هر نوع عملیات بر اساس صورت وضعیت های مشابه با احتساب ضریب رشد قابل قبول اقتصادی (نه ضریب رشد جیب آفازاده ها) تعیین شود. ثالثاً کارنامه مصرف این منابع در راه هدف های عملیاتی توسط حساب رسان حسابرسی گردد.

مثلاً 8000 میلیارد تومانی که در سال 85 بین متقاضیان طرح های زود بازده تقسیم شده چه تعداد کارگر و کارمند را به کار وا داشته و چرا مثلاً حجم اشتغال در سال 1357 در کل کشور

60 میلیارد دلار رسیده است. و حالا سوال این است چرا در فاصله زمانی مرداد ماه 85 تا 86 رشد شاخص بهای گروه مسکن، آب و برق و گاز و سایر سوخت ها، آشامیدنی ها، خوراکی ها بیشترین سهم را در شاخص کلی رشد قیمت ها داشته است؟

تنها در یک مورد بنا به گفته وزیر رفاه بودجه سلامت 924 هزار میلیارد تومان کسری داشته است که این کسری در سال 86 با تورم 15 درصدی اعلام شده توسط بانک مرکزی 4 تا 5 درصد رشد نشان می دهد (همشهری روزنامه 18-3859 دی ماه 85) لازم به ذکر است که بودجه سلامت سال 85 برای هر نفر 5 هزار تومان در سال بوده که در سال 84 سه هزار و نهصد تومان بوده است.

با آنچه گفته شد آیا بودجه کنونی هم در چنبره تورم راه به جایی دارد؟ نه پیروی از نسخه های نئولیبرالی، نه دور باطل برداشت از صندوق ذخیره ارزی و فروش شرکت های دولتی، و نه انتشار اوراق مشارکت به امید جلب سرمایه داران خارجی، و واردات کالاهای مصرفی هیچ کدام قادر به حل معضل اقتصادی رژیم اسلامی نخواهد بود. حتی دو خردادی های خارج حکومتی که شعار ورود بانک های خارجی را می دهند نیک می دانند این سیاست ها قادر به مهار 40 درصدی نقدینگی و پایه پولی 30 درصدی نیست. به نظر نمی رسد که هیچ گونه انضباط بودجه ای بر قرار گردد مگر آنکه جامعه را از تشویش مداوم قیمت ها رها سازد و به جای رشد قطره ای صنعت و شعار تو خالی "اقتصاد ملی"، که دزدی از جامعه دوا نمی کند، باید سمت گیری توسعه انسانی و پایدار با هدف عدالت واقعی اجتماعی جانشین این گونه سیاست ها شود. جمهوری اسلامی که نشان داده ماهیتاً فاصله نجومی با ذره ای رشد نرم های انسانی در جامعه دارد. و بودجه و برنامه و هزار سازمان دیگر هم او را قادر به رفع این مشکلات نمی

بودجه سال 87 به سر می برد که اقتصاد ایران دو سال است عدد بی نظیر 120 میلیارد دلار درآمد نفت را یعنی منبع عمده بودجه سال های خود را تجربه می کند. اما نکته مهم این جاست: اولاً با وجود نظام مدیریتی ارکان های حکومت اسلامی، پوشش دادن به نیاز های زیستی و اجتماعی و فرهنگی، به دلارهای نفتی واگذار شده است که با شناختی که از این باندهای اقتصادی و مافیائی وجود دارد این کار بیشتر شبیه معجزه است. ثانیاً: بودجه برنامه یا باید کمبود ها و در مجموع درجه فقر را سال به سال در جامعه تنزل دهد که این مستلزم پوشش دادن به نیاز های پیش گفته و جان سختی و جلوگیری در برابر رشد فقر است. سندی که جایگاه انعکاس این اراده است برنامه نام دارد. البته جهت گیری این برنامه که اصولی برای خود دارد مورد اشاره قرار گرفت و در این بحث بیشتر از این موضوعیت ندارد.

توسعه اقتصادی: توهم یا فریب؟

اکنون چه کسی از مسولین این نظام اسلامی که یک جو منطق دارد می تواند در این شرایط دم از رشد و پیشرفت بزند؟ در شرایطی که منابع مصرف شده بودجه در دو سال اخیر به اندازه 6 سال قبل از آن بوده، چرا اقتصاد ایران با رشد 5.4 درصد اعلام شده، نتوانسته این نیاز ها را تامین کند و درجه پیشرفت فقر را کم کند؟ حتی از این هم بالاتر در بانک "خودکفایی اقتصادی" را برداشته اند و این طور توجیه می کنند که "یک اقتصاد خود کفا مشکلات جزئی هم دارد!!" اولاً که این مشکلات برای شما جانواران که قدری برای جان انسان ها قائل نیستید جزئی است، دوما عمده نیازهای کشور از خارج تامین شده به طوری که واردات رسمی از طریق گمرکات 50 درصد افزایش داشته است. یعنی از سال 40 میلیارد دلار به سالی

خنک و ناخنک!

سعید مدانلو



افشای اسلام یا عرب ستیزی؟!

به نظر میرسد محققین راستگرا و ناسیونالیست اسناد بنیادین و فاکنهای تاریخی اسلامی علیرغم وجود اسناد و فاکنهای غیر قابل انکار تاریخی، جماعت سیاسی اطرافشان را تنها به عرب ستیزی و کشتن جوانه های شوم تنفر قومی در ذهنیتشان سوق میدهند. آریابگیری مشحون از عظمتداری و تنفر قومی که بلافاصله در مدخل پیچ دوم سر از تهدید به کشتارهای جمعی درمی آورد. در حالیکه خود این محققین راست و بسیار هم راست ایرانی، بخش مهمی از همین اسناد و فاکنهای غیر قابل انکار را ناگزیر سیاه روی سفید به مردم نشان دادند.

"اسلام تازیان"، "تازی صفت"، "اسلام عربها"، "آقا (عرب) بیا دینتو بردار و از مملکت ما برو". این الفاظ شوم است. این سیاست هل دادن مردم عرب زبان به دامن اسلام- ناسیونال فوق ارتجاعی عرب است. اسلام حربه کاری در نزد ناسیونالیسم عرب است. گهی از بی آبی میروود توی هاگش و هر جا که زمینه اش باشد و قطعه زمین نمدار و مناسبی برایش پیدا شود مثل قارچ رشد میکند.

ناسیونالیستهای عظمت طلب ظاهراً اینروزها یاد گرفتند کمتر روی رضا پهلوی بواسطه بازداشتن آنها از "اسلام ستیزی"، غر بزنند. در عوض دوز عرب ستیزیشان را در "افشای اسلام" بالا برده اند. "سیاست" را به ایشان و "حزب مشروطه خواه" واگذاشته اند. یعنی ایشان هرچه روضه اسلامی بخواند مهم نیست. "برای حفظ چارچوب مملکت" بدون ترس از برقراری جمهوری اسلامی برود کنار جمهوری اسلامی به تانک آمریکایی توی خیابان ککئل مولوتف پرت کند،

کارش "سیاسیت". آنها خودشان "سیاسی" نیستند و خلیبایشان مدعیند که تنها کار "فرهنگی" میکنند. "فرهنگ نیاکان"، "فرهنگ اصیل ایرانی"، "آبا و اجداد سربلندی که بجای ملا موبد دانشمند داشتند".

آدمی که همان "تازیها" محمد را به شاگردی او متهم میکردند، اسمش "سلمان فارسی" بود. به قول عالیجنابان محققین راست ما، "روزبهان" اسم فارسیش بود. اسمش را گذاشته اند "روزبهان خیانت کار" و خیال خودشان را راحت کردند. معلوم نیست مردم غرب که با دینشان چپ افتاده بودند، دنبال کدام قوم و قبیله بودند تا بابت دینی که با آن دست به یقه هستند، آنها را سرزنش کنند؟! "خیانت کار" شان البته معلوم است. مادر کنستانتین قیصر روم که "خواب سیاسی" دیده بود "مسیحیت" چیز خوبی است!

شیعه گری در ایران چیزی بجز مجموعه ای از خرافات و سبعیت بعلاوه مجموعه دیگری از خرافات و سبعیت و عزاداری نیست. شیعه گری تنوع خرافات، جهالت و سبعیت است. موبدان زرتشتی که مسلمان شده بودند احکام اسلامی و فقاقت مذهبییشان را با زرتشتیگری قالب ریزی کردند. آخوندهای امروز ادامه سیر تاریخی همان خرافه در خرافه پردازان اولیه یعنی موبدان زرتشتی مسلمان شده و قدرت حکومتی باخته زمان ساسانیان هستند. آنها بودند که قارچ مسموم محصول خرافه پریشان را به اعقاب امروزیشان رساندند، تا هر جا که شد و هر طور که شد به قدرتش برسانند و صاحب اختیارات کنند. دستورات فقهی که موبدان و هیربذان دست در قدرت و شاه تعیین کن. زمان ساسانیان میدهند، مو به تن انسان راست میکند. احکام شیعی ملغمه ایست از احکام مذهبی هیربذان، قرآن و برخی

احادیث مربوط به چرند نویسان مسلمان عرب و فارس. اسلام عربی نیز به همان درجه ارتجاعی و خطرناک است. تفاوتشان در شکل به تفاوتایشان در سنتهای پوسیده اقلیمی یعنی به دستمایه های ایدئولوژیک ناسیونالیسم کشورها مربوط میشود. داستان تراژیک کشته شدن حسین و علم و کتل کشی چندان هم "تازی" نیست. امام زمان که چه عرض کنم، این یکی دیگر دست عمر و عثمان را هم از پشت بسته و یک سور هم به همه خرافات و جهالت قرآن محمد زده. کدام دین "تازی"؟! "تازی" خودش سر چاه بدر از محمد رودست خورد. "تازی" خودش زمان ابوبکر علیه همین دین شوریده بود و قدری هم یکه تازی کرد و شکست خورد. آخر چه فحشی دارند به "تازی" (عرب) بدهند؟

ببواسطه ترین اثر رشد قارچ عرب ستیزی در ایران، راندن مردم عرب زبان ساکن ایران به دامن اسلام - ناسیونال عرب است. ناسیونال اسلامیتهای عرب بدشان نمی آید مردم عرب زبان ایران را قربانی رقابتایشان با ناسیونالیستهای عرب ستیز ایرانی کنند. عرب ستیزی در ایران برای پایه گذاری جنگهای قومی و تیره و تباری خوراک مناسبی است. برای هر دو طرف دعوی ناسیونالیسم تمامیت خواه ایرانی و ناسیونالیسم قومی در ایران، اسلام مجعول "دست ساخت عربها" خرج کافی در زردخانه های سیاسیش دارد. ناسیونالیستهای عرب ستیز ایرانی بخش مهمی از محتوا و حقایق اسلامی که در ایران حکومت میکند را پنهان میدارند. اسلام ستیزیشان جعلی است.

تنها بدون هیچگونه تعصب ناسیونالیستی میتوان ضد دین و اسلام ستیز بود. این کار کمونیستهاست. انجام درست این کار از عهده پیشروترین بخش

متشکل طبقه کارگر ایران برخوادم آمد.

بیگانه و خودی!

نمیدانم صحبت کرباسچی از سرکردگان جماعت "اصلاح طلب"، دبیرکل فعلی گنگ کارگزاران و دار و دسته رفسنجانی با "رادبو فردا" را شنیدید یا نه. حسابی توپید به هرچی "رادبو بیگانه"، "دخالت بیگانگان" در امور داخلی حکومت اسلامی و امثالهم.

راستش "بیگانه ستیزی" و عصبانیت کرباسچی از "رادبو فردا" و "بیگانگان" و منع آنان به دخالت در امور داخلی جمهوری اسلامی به هر دلیلی باشد، قهر و آشتی او و جمهوری اسلامی با حکومتهای غربی و رسانه هایشان بستگی به موقعیت و شرایط سیاسی او و جمهوری اسلامی دارد. منتها بیگانگی مفرط منافع مردم با او و جمهوری اسلامی امری ثابت و تغییر ناپذیر است. دخالت در امور داخلی جمهوری اسلامی، تشدید تخاصمات داخل حکومت، از هم پاشیدگی آن با سوق دادن هرچه بیشتر تعرض خود به حکومت آنها و سرنگونی حاکمیتشان را این تیپ بیگانگان قرار نیست لحظه ای از آن دست بکشند.

(حکومت) مصر نان ندارد به مردمش بدهد!

ما تا حالا نمیدانستیم که درمصر اداره نانواپیهای مردم دست ارتش بود! تا اینکه خبر رسید که در مصر نان کم آمد و دنبال این ماجرا فهمیدیم درمصر مدتهاست که نان مردم دست ارتش است! توی تاریخ جغرافی کلاس ششم ابتدایی ما هم نوشته بود یک زمانی بود که "مردم نیل" نان "دنیای متمدن" آن زمان را میدادند. و لابد هنوز هم بکارشان ادامه میدهند. منتها در شراکت با بقیه مردم جهان!

از بن بست اقتصادی
رژیم اسلامی تا اعتلای
فلاکت گسترده عمومی....

خنک و ناخنک...

سازد چون ابتدا به ساکن خواستار چنین تغییراتی نیست. تنها در یک جامعه سوسیالیستی است که مواهب مادی و ثروت جامعه به طور عادلانه نیازهای همگان را پاسخ میدهد. نه فقط برپایی جامعه سوسیالیستی بلکه عقب راندن سرمایه داران و دولتشان و تحمیل ذره ای رفرف جهت بهبود زندگی مردم، مستلزم به میان آمدن و عرض اندام کردن متشکل طبقه کارگر است. طرح بودجه رژیم اسلامی در اساس طرح تقسیم غنایم و ثروتهای مردم مابین مشتی باند است که شرعا و قانونا جاده استثمار شدید طبقه کارگر و فقر گسترده و همگانی را هموار میکنند. این نظام را باید با همه این جوارحش جارو کرد.

*

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپایی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

www.m-hekmat.com/

مجمع عمومی کارگری

ظرف اعمال اراده
مستقیم و مستمر توده
کارگران است!
کارگران! در مبارزه
علیه سرمایه به مجمع
عمومی اتکا کنید!

هفته مقادیر معتابهی ماتریال کمیک تاریخی در دسترس مردم ایران خواهد بود. قرار نیست مردم بعد از جمهوری اسلامی عزا داری کنند. آنها یادبودهای جانبختگانشان را به هر مناسبتی گلباران میکنند و آنها را به همراه پا در بند بودگانشان پیشگام و مشوق امروز خوشترشان میدانند. شبهای وسط هفته پای تی وی و تی سینما با انواع فیلمهای خنده دار درباره جمهوری اسلامی و دم و دستگاههای حکومتیش، ماجراهای جدی ی جدی، ماجراهای جدی-کمدی و تمام کمدی، گیر دادن سران و ماموران جمهوری اسلامی به حجاب و روسری، مسلحانه به عروسیها و جمعهای به زحمت خوش مردم ریختنها و هزاران ماجرای دیگر. جوکها و مسخره کردنهای حکومت ماضی اسلامی و سرانشان با اشکال و امکانات متفاوت. مردم خاطره های تلخ را برای خودشان شیرین خواهند کرد. فیلمهای "گانگستری مافیای اسلامی"، "ماجرای زد و بندها، سر کسی را که دیده و سوت کشیده زیر آب کردند، جمهوری اسلامی در پنجاه اپیزود، جدی و کمیک. فیلمهای مستند متعدد. من فکر میکنم خاتمی گل سرسبد فیلمها و نمایشهای کمدی خواهد شد. شما اگر به کسی دیگر فکر میکنید لابد تحلیل خودتان را دارید. بهترین نقشش میتواند "مامور بارگاه زال مدد برای تمدنها" باشد. فکر میکنید "آقا مهدی امام زمان" قهرمان اول فیلمهای کارتونی نمیشود؟!*

زنده باد طبقه کارگر ایران و دانشجوی آزادیخواه و برابری طلب که برای دنیای خنده و خوشی و رفاه بیشتر و برای دنیای بهتر، میتواند رهگشای خوبی برای طبقه کارگر و دانشجویان مصر به حساب بیاید. معمولاً تحولات سیاسی مهم این دو کشور زودتر از بقیه جاها در منطقه روی یکدیگر اثر گذاشته.

نوروزمان را دلگرم برای پیروزی آغاز کنیم. نوروزهای بهتری در پیش است.*

حکومتهای سوریه، مصر و ایران در تاریخ آینده!

"رئیس جمهور" اسد که مرد و ورثه کاکل زرشان به "تخت ریاست جمهوری" رسید. "رئیس جمهورزاده" فعلاً در پست سنتر بسکتبال سیاسی سوریه بازی میکنند و مرتب "اسلم دانک" میزنند وسط حلقه لبنان! تروریسم دولتی آمریکا و تروریستهای اسلام سیاسی در رقابتهایشان با یکدیگر بخش قابل ملاحظه ای از مردم عراق را به فاحشگی کشاندند و فرستاه اند به مملکت او.

حسنى مبارك فردا مایه خنده است ولی امروز حال آدم را به هم میزند. او هم دارد موروثیش میکند. یک ذره خجالت هم نمیکشد. حریف تاریخ که نمیشود شد. تاریخ مسخره شان میکند. اینها از قبل برای زمان نبودشان آتو دست آینده داده اند تا مسخره شان کند. قرار بود فراغته متعلق به اعصار تمدنهای اولیه بشر باشند نه مال مردم امروز مصر! این دیگر جوک است. کاریکاتور تاریخ فراغته است. مثل حکومت ایران که دیگر نمونه است. از آنجاییکه جمهوری اسلامی تا کنون ماتریال کمیک فراوانی فراهم آورده، فردا برای خوشی و شادی شبهای وسط

آدرس تماس با
مسئولین حزب اتحاد
کمونیسم کارگری

علی جوادی (دبیر کمیته
مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی (علی
جوادی، سیاوش دانشور،
آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده (علی
جوادی، نسرین رضاعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور (محمود
احمدی)

mahahmadi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب
(مجید پستچی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه (شراره نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد
کمونیسم کارگری
کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number : 121
000 248

Account Number: 36 48
46 88 52

کمونیستها، کارگران!
به حزب اتحاد
کمونیسم کارگری
پیوندید!

اعتراض کارگران صدرا علیه اخراج ۴۰۰ تن از کارگران ادامه دارد!



کارگران "غیر بومی" مقصر نیستند، متحد بالقوه کارگران "اخراجی" هستند!

اعتراض کارگران اخراجی شرکت صنعتی دریایی ایران (صدرا) همچنان ادامه دارد. کارفرمای این شرکت در ۲۸ اسفند ماه گذشته بیش از ۴۰۰ تن از کارگران این شرکت را اخراج و بیکار کرده است. تعدادی از این کارگران تنها چند ماه به بازنشستگی شان باقی مانده بود. کارگران اخراجی بین ۷ تا ۲۰ سال سابقه کار در این شرکت را دارند. کارگران در پنجمین روز اعتراض، در مقابل فرمانداری بوشهر تجمع کرده و خواستار رسیدگی به مساله اخراج و خواهان بازگشت به کار تمامی اخراج شدگان شدند.

بهانه کارفرما برای اخراج کارگران عدم قرارداد جدید کاری اعلام شده است. این یک ادعای پوچ از طرف کارفرما است. طبق اخبار اعلام شده این کارخانه دارای قرارداد های جدیدی با شرکتهای آلمانی انعقاد کرده است و همچنین اقدام به استخدام ۲۵۰ کارگر جدید کرده است. واقعیت این است که دلیل اخراج کارگران کاستن از هزینه تولید و بالا بردن سود آوری سرمایه در این واحد تولیدی است. کارگران با سابقه کاری را اخراج میکنند، کارگران جدید را با قراردادهای برده وار و "سفید امضا" استخدام میکنند تا سود تولید شده را بالا ببرند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری از مبارزه کارگران اخراجی برای بازگشت به کار قاطعانه حمایت میکند. اما متأسفانه برخی از کارگران ایران صدرا اعلام کرده اند چنانچه به وضعیت آنها در روزهای آتی رسیدگی نشود راه ورودی به جزیره صدرا را خواهند بست و مانع ورود کارگران جدیدی استخدام شده که

از قرار کارگران "غیر بومی" هستند به این شرکت خواهند شد. این یک سیاست نادرست در مبارزه علیه اخراج کارگران است. مبارزه علیه بیکار سازی و اخراج یک مبارزه حیاتی در شرایط حاضر است. اتحاد کارگران شاغل و بیکار، اتحاد کارگران اخراجی و تازه استخدام شده یک حلقه مهم در پیشبرد این مبارزه است. کارگرانی که به جای کارگران اخراجی استخدام شده اند، هم طبقه ای ها و متحدین بالقوه کارگران اخراجی در این مبارزه هستند. هر گونه تفرقه و جدایی در صفوف کارگران، اعم از شاغل و بیکار، حربه ای در دست کارفرما برای تحمیل شرایط غیر انسانی خود به کل طبقه کارگر است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری خواهان اتحاد کارگران اخراجی و استخدام شده در مقابله با این سیاست کارفرما است. بجای مقابله با کارگران تازه استخدام شده، کارگران اخراجی باید تلاش کنند تا این کارگران را به صفوف اعتراضی خود جلب کنند. حزب از رهبران کارگران اخراجی و کارگران شاغل میخواهد تا با تشکیل مجمع عمومی خود اتحاد کارگران را تأمین کرده و شرط پیشروی کارگران را فراهم کنند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری اعلام میکند که اخراج کارگران باید ممنوع شود. هیچ کارفرمایی نباید اجازه داشته باشد کارگران را اخراج کند. کارفرما و دولت باید موظف گردند در صورت تعطیلی بنگاههای تولیدی تا مقطع اشغال جدید کارگران یا کلیه حقوق و مزایای آنها را بپردازند و یا اینکه بیمه بیکاری مکفی که از آخرین دستمزد کارگران کمتر نباشد به آنها پرداخت کنند. قرار دادن این مطالبات در راس اعتراض کارگران ضامن پیشروی و موفقیت مبارزه علیه اخراج است. حزب در عین حال از کارگران رادیکال و سوسیالیست میخواهد که علیه هر گونه تفرقه در صفوف کارگران، علیه هرگونه تقسیم بندی کارگران بر حسب تابعیت، محل تولد، ملیت و مذهب و غیره قاطعانه مقابله کنند.

اخراج کارگران ممنوع باید گردد!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۱۰ فروردین ۱۳۸۷ - ۲۹ مارس ۲۰۰۸

نامه اعتراضی اتحادیه کارگران صنعتی جهان به
جمهوری اسلامی ایران

the Industrial Workers of the World (IWW)T

۲۵ مارس ۲۰۰۸

رئیس جمهور جمهوری اسلامی ایران، تهران، ایران

موضوع: به بیعدالتی علیه محمود صالحی پایان دهید!

من بنمایندهایی از طرف کمیسیون همبستگی بین المللی اتحادیه کارگران صنعتی جهان، که یک اتحادیه کارگری جهانی و مستقل میباشد، این نامه را مینویسم که اعتراض شدید خود را نسبت به اتهامات جدیدی که نسبت به محمود صالحی، که از ۹ آوریل ۲۰۰۷ در زندان سندانج در بند میباشد، اعلام نمایم. آقای صالحی، که از فعالین کارگری شناخته شده ایران و نیز از بنیانگذاران و دبیر سابق سندیکای کارگران خیز در شهر سقر بوده اند، غیرعادلانه به یک سال زندان و سه سال حبس تعلیقی محکوم شده است.

روز دوشنبه، ۱۷ مارس ۲۰۰۸، مقامات قضایی در شهر سندانج محمود را به جرم ارتباط با خارج از زندان و ارسال پیامهای حمایتی به دانشجویان مترقی و دیگر زندانیان متهم نمودند. آنها، در حالیکه میبایست محمود در تاریخ ۲۳ مارس ۲۰۰۸ آزاد میگردد، وی را تحت بازداشت موقت قرار دادند. در اعتراض به این حکم غیرعادلانه، محمود صالحی بلافاصله اعلام اعتصاب غذا نموده است. بسیار مهم است تأکید گردد که آقای صالحی از بیماری کلیه که میتواند مهلك باشد رنج میبرد. ایشان فقط یک کلیه دارند و آن کلیه هم فقط در حدود ده درصد ظرفیت خود عمل میکند.

این نامه را نوشتم که این اقدام ظالمانه حکومت شما را محکوم کنم و از شما بخواهم که محمود صالحی را فوری و بیقید و شرط آزاد کنید؛ وی یک زندانی سیاسی است که تنها بدلیل فعالیتهای مسالمت آمیز خود در برگزاری تظاهرات روز کارگر ۲۰۰۴ و حق وی برای آزادی بیان و تشکل در ارتباط با فعالیتهای کارگريشان زندانی گردیده است.

من همچنین خواستارم که منصور اسانلو و دیگر فعالین کارگری و دانشجویی فوراً و بدون قید و شرط آزاد گردند.

با احترام،

Michael Pesa
International Solidarity Commission
Industrial Workers of the World (IWW)

رونوشت به دیگر مقامات جمهوری اسلامی ارسال گردیده است.

**ترجمه و تکثیر از: اتحاد بین المللی در
حمایت از کارگران در ایران**

www.etehadbinalmelali.com

اجتماع خانواده های زندانیان سیاسی سنندج در کنار زندان

برخی از خانواده زندانیان سیاسی سنندج روز ۱۳ فروردین را در جلوی زندان سنندج برگزار کردند. خانواده هانا عیدی، روناک صفازاده، حبیب الله لطیفی، و یاسر گلی امروز سه شنبه ۱۳ فروردین، سیزده بدر را، در یک حرکت نمادین در کنار زندان مرکزی سنندج سپری کردند. یاد آنها را گرامی داشتند و خواهان رسیدگی هرچه سریعتر به پرونده و آزادی آنها شدند. این خانواده ها همچنین با محکوم کردن بازداشت مجدد آقای محمود صالحی خواهان آزادی فوری و بیقید و شرط او شدند.



کارگران پریس موفق به دریافت حقوق خود شدند مبارزه ادامه دارد!

دیروز طی اطلاعیه ای منتشر کردیم که کارگران بخش تولید و اداری کارخانه پریس تهدید کرده اند چنانچه کارفرما حقوق، مزایا و عیدی اسفندماه را پرداخت نکند دست به تجمع اعتراضی خواهند زد. امروز مطلع شدیم که کارگران موفق شده اند حقوق اسفند ماه را دریافت کنند اما کارفرما هنوز از پرداخت عیدی و مزایا طفره میبرد.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری ضمن ابراز خوشحالی از اینکه کارگران توانستند با اتحاد و اعتراض جمعی حقوق خود را دریافت کنند، اعلام میکند که تنها ضامن به تسلیم و اداشتن کارفرما حفظ و تداوم اتحاد و اعتراض جمعی است. امیدواریم کارگران موفق شوند عیدی و مزایای خود را نیز هر چه سریعتر دریافت کنند.

این واقعیت تلخ که کارگران حتی برای دریافت حقوق و مزایای حقه خود مجبور به اعتراض میشوند، بیانگر جوهر واقعی بربریت نظام سرمایه داری است. تحت رژیم اسلامی، طبقه کارگر ایران برای زنده ماندن درگیر نبرد سخت هر روزه با دولت و کارفرما است. تنها سلاح کارگران در این نبرد اتحاد و تشکل است. در شرایط کنونی تشکيل مجامع عمومی منظم کارگری مهمترین سلاح طبقه کارگر در نبرد با دولت و کارفرما است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۶ فروردین ۱۳۸۷ - ۲۶ مارس ۲۰۰۸

با تمام قوا در مقابل تهدیدات و تحریکات مذهبی علیه آزادی بیان و نقد!

علیه دستگاه مذهب و مبانی فکری و سیاسی آن یک رکن حیاتی مبارزه برای رهایی همه جانبه انسان از جنگال خرافات و تعصبات جاهلانه و عقب مانده است. همانگونه که جامعه بخشی از انرژی و امکانات خود را صرف مبارزه علیه بیسوادی، زن ستیزی، نژاد پرستی یا مبارزه بمنظور ریشه کن کردن انواع بیماریها و بلایای طبیعی میکند، بخشی از امکانات خود را نیز باید صرف مبارزه با دستگاه و صنعت مذهب، مذهب زدایی، کند.

تصویب چنین قطعنامه ای در شورای "حقوق بشر" سازمان ملل، مجمعی که در ظاهر می بایست مدافع "حقوق بشر" در آزادی بیان و عقیده باشد، بیش از هر چیز نشاندهنده پوچی ادعاهای نهادهای گوناگون جامعه سرمایه داری حاضر حتی در دفاع نیم بند از آزادی بیان و حقوق پایه ای انسان است. تصویب این قطعنامه نشان آن است که حتی در کشورهای صنعتی غربی نیز آزادیهای پایه ای و اساسی مردم ناچیز و محدود است و تلاشی آشکار برای محدود کردن آن در جریان است. واقعیت این است که این آزادیها همواره مورد معامله و سازش قرار داشته و ربط مستقیمی به موقعیت اقتصادی و سیاسی طبقه سرمایه دار دارد. هر جا که منافع این طبقه ایجاب کند، این آزادیها بسادگی مورد تعرض دولت و نهادهای دولتی قرار میگیرند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری تصویب این قطعنامه شورای حقوق بشر سازمان ملل علیه آزادی بیان و نقد و سازش با حکومتهای اسلامی را قاطعانه محکوم میکند و خواهان گسترده ترین مبارزه علیه اسلام، مذهب و دستگاه کتیف مذهب است. ما در عین حال تاکید میکنیم آزادی های بی قید و شرط فردی و مدنی تنها در جامعه ای میتواند متحقق شود که خود آزاد باشد. تحقق آزادیهای سیاسی همه جانبه و گسترده و بی قید و شرط امر جنبش کمونیسم کارگری است. انقلاب کارگری با از میان بردن انقیاد طبقاتی و اقتصادی انسانها، میشد گسترده ترین آزادیها و امکانات ابراز وجود فرد در قلمروهای مختلف زندگی است. سرنگونی حکومت اسلامی یک گام مهم در خلاصی بشریت از شر اسلام و اسلام سیاسی است.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۹ فروردین ۱۳۸۷ - ۲۸ مارس ۲۰۰۸

شورای "حقوق بشر" سازمان ملل روز پنجشنبه ۲۷ مارس قطعنامه پیشنهادی دولتهای اسلامی برای "جلوگیری از توهین به مذاهب را تصویب کرد". این قطعنامه اساسا در مقابله با نقد "اسلام" و "مقدسات اسلامی" تنظیم شده است. تصویب این قطعنامه یک اقدام آشکار در ضدیت با آزادی بیان و عقیده و نقد و سازش و تسلیم به تهدیدات و چماقکشی های جریانات و حکومتهای کتیف اسلامی است. این اقدام علیه نقد مذهب در شرایطی صورت میگیرد که نقد اسلام و مبانی فکری و سیاسی این دستگاه کتیف ضد انسانی در سطح جهان در حال گسترش است. تصویب این قطعنامه اقدامی علیه این روند روشنگری و مبارزه علیه جهل و خرافه و عقب ماندگی است.

آزادی عقیده و بیان هیچگونه قید و شرط و محدودیتی نباید داشته باشد. آزادی انتقاد به کلیه جوانب فرهنگی و اخلاقی و مذهبی جامعه، یک رکن پایه ای و انکار ناپذیر آزادی بیان است. هیچ قلمرو و حوزه ای در جامعه نمیتواند خود را تحت لوای "مقدسات" ملی و مذهبی از نقد و اظهار نظر در جامعه مصون بدارد. نقد مذهب، کاریکاتور کردن مذهب، "توهین" نیست. برعکس نفس وجود مذهب در قرن بیست و یکم، شرم آور و عین توهین به علم و آگاهی و شعور انسان است.

مذهب، هر نوع مذهبی، یک جریان فکری و اجتماعی فی نفسه تبعیض آمیز، خرافی و مغایر با آزادی و شکوفایی و خلاقیت انسان است. مذهب، حتی بعنوان امر خصوصی افراد، سد راه رهایی و شکوفایی و اعتلای انسان است. علاوه بر این دستگاه مذهب یک سازمان عظیم جنایی، بخشی از شبکه آدمکشی، قتل و شکنجه و انسان ستیزی است. مذهب یک صنعت مافیایی کنترل نشده است. باید تحت کنترل جامعه قرار گیرد. مردم را باید از تعرض دستگاه مذهب مصون داشت. مبارزه

و حکومت مستبد سرمایه داری و یک رکود دار اعدام در جهان در کنار آمریکا و جمهوری اسلامی است. ماهیت و مشخصه سرکوبگر چین در تبت نیست، در شرایط و نظام بردگی تمام عیار و سرکوب خشنی است که بر طبقه کارگر چین و اکثریت مردم این کشور پهناور و پر جمعیت مستولی کرده است. تبت و بودائیان در قیاس با کارگران و دیگر شهروندان چینی هنوز موقعیت بهتری دارند. با اینحال خودمختاری یا استقلال تبت به زعامت دالائی لاما و اسارت دست جمعی شش میلیون مردم این منطقه زیر نگین این "رهبر روحانی خود و خدا گمارده" بسیار وحشتناک تر از قیمومیت



این مردم زیر سلطه نظام سرمایه داری و دولت چین است. مردم کارگر و زحمتکش تبت قربانی ارتجاع مذهبی و ارتجاع سرمایه داری و رقابتهای جهانی و منطقه ای هستند. تبتی ها اهمیت شان در این دعوا حاشیه ای است. درست مانند مردم در کوزوو. راه رهایی واقعی این مردم نجات از مذهب و از سرمایه است. حمایت از دالائی لاما در این جدال شمشیر زدن در جبهه آمریکا و ارتجاع مذهبی است. دالائی لاما و راهپیمائی مانک های بودائی ربطی به منافع آئی و آئی کارگر و مردم زحمتکش تبت ندارد. همانطور که سرکوبگری چین و کشتار وقیحانه مخالفین و اینجا تبتی ها ربطی به حفظ "تمامیت ارضی" چین ندارد. *



دالائی لاما مقرون به صرفه نیست. بیزنش ایشان و منطق بازاری حکم میکند که در مقابل پیروان متعصبش تهدید به استعفا کند تا چهره "صلح طلب" سنتی بودائی را حفظ کند. اهمیت فی نفسه او در به حرکت در آوردن اربابه مسخ مذهبی بخشی از بشریت است. اهمیت سیاسی امروز او در جدالی است که بین آمریکا و چین تاریخا برسر منافع اقتصادی و مازاد تجاری وجود داشته است. وقتی چین بخاطر منافعش و موقعیت جدیدش در خاورمیانه و با کشورهای آمریکای لاتین و آفریقا سیاستهای آمریکا را پس میزند، آمریکا هم ناچار است هرازچندگاهی لولوی دالائی لاما را نشان سران بورکرات و خشن بورژوازی چین دهد. دالائی لاما در سیاست جهانی یک مترسک است و حتی منفعت کمپانیهای تجاری در المپیک اجازه یک فشار محدود به چین را هم نمیدهد. یک دلیل دیگر برجسته شدن دالائی لاما و تبت در این جریان، بالا آمدن ارتجاع مذهب و لجن تاریخ در صحنه سیاست جهانی است. واقعا باید منصفانه پرسید که چرا مسئله فلسطین با تمام اهمیت سیاسی و مکانی که در جدالهای خاورمیانه ایفا میکند، جایگاه بمراتب اندکی در رسانه ها و اخبار و سیاست بین المللی پیدا میکند اما دالائی لاما را با هزار نورپردازی در چشم مردم جهان میکنند؟

و بالاخره اینکه چین یک کشور

تبت، المپیک چین، بازار و دکان دالائی لاما...

نکرده است. راهپیمائی چند صد تبتی مذهبی از هند به طرف تبت در ۱۰ مارچ امسال و درگیریهای متعاقب آن، همانطور که خودشان صریحا میگویند، هدفی جز جلب توجه جهانیان به تبت و اعمال فشار به چین برای برسیمت شناسی خودمختاری تبت در متن توجه جهانی به المپیک چین نداشت. این بیشتر یک آکسیون سیاسی بود که منافعش را دیگران بردند تا مردم محروم تبت. امروز نه تمام یا اکثریت مردم تبت طرفدار دالائی لاما هستند و نه تبت مسئله ملی دارد. مانعی برای زندگی مردم تبت با بقیه مردم در این منطقه و کشور چین وجود ندارد. اختناق در تبت کمتر از اختناق در کل چین نباشد بیشتر نیست. دستگاه بودیسم در تبت منبع مالی چربی برای عمه و اکره این دستگاه است. چیزی معادل باندهای مواد مخدر بزرگ سود ده است. دولت چین ظاهرا بی دین و ایمان هم کاری به بیزنس آنها ندارد، فووش سهم ریاستش را میبرد. بورژوازی تبت هم خواهان کنترل بر بازار داخلی تبت نیست. ادعای تاریخی چین و تایوان بر سر تبت بجای خود، خود مردم تبت در خودمختاری همراه با دالائی لاما در قیاس با ماندن همراه چین احساس پیشرفتی نمیکند. مثل این است یک ایالت انگلستان و سرنوشت مردمش را دست کلیسا و چند کشیش مرتجع و قرون وسطائی بدهید.

بودیسم اگر مثل اسلام به سیاست کشتن و ترور رو بیاورد دکانش تخته میشود. هرچند در جریان تظاهراتها تعدادی از مغازه های متعلق به چینی ها آتش زده شدند و یا غیر تبتی ها و از جمله چینی ها مورد حمله قرار گرفتند. این تحرکات نشان داد که مذهب و قومیت هر زمان بحرکت درآید منطق اش مجازات دسته جمعی است و اگر زورش برسد چیزی از جنایتکاران مشهور قومی و مذهبی کم ندارد. این سیاست برای جناب

کشتن میدهد. به هر حال او هم میخواهد خدا را داشته باشد و هم خرما را. اهمیت دیگر تبت و مشخصا مفت خوری مانند دالائی لاما در کلید داری یکی از مذاهب پر رونق جهان یعنی بودیسم است که خوراک فکری بسیاری از پولدارها و هنرمندان و سرخورده ها از عیش و نوش است. این بیزنس البته نانی به سفره هواداران او اضافه نمیکند و "رهبر روحانی" تبتی ها حتی جانشینی اش از خامنه ای و شاه سخت تر است. گویا آنکه جانشین او میشود، روح دالائی لاما در وجودش حلول میکند! دیگران هم از تبتی ها تا دولت چین و بقیه و پیروان بسیار روشنفکر و فلسفی غربی اش نیز در این مسئله حق کنکاش زیادی ندارند. دالائی لاما عنوان پیغمبر بودائی های تبتی است که ریاست اداره تبت را از قرن ۱۷ بخود اختصاص داده است. تبت که تاریخا تحت الحمایه چین بود با سقوط امپراطوری چین و تحولات سیاسی متعاقب آن، قادر شد به شبه استقلالی دست یابد که تا سال ۱۹۵۱ طول کشید. در سال ۱۹۵۱ چین مجددا حاکمیت تبت را در اختیار گرفت و اختیاراتی نیز به دولت محلی داد. آخرین و گسترده ترین شورش بودائیان تبتی سالهای ۱۹۵۶ تا ۵۹ بود که با سرکوب آن سران مذهبی و افراد دولت محلی دالائی لاما ناچار به فرار از چین شدند و دولت در تبعید تبت را در هندوستان تشکیل دادند.

پنجاه سال از آن واقعه میگذرد و چند نسل مردم در تبت آمده اند و رفته اند. دولت در تبعید تبت هم دیگر برای خود برپادارندگان و حامیانش ارزش ندارد. زیر نور انداختنهای دالائی لاما در سالهای اخیر، از دادن جوایز مختلف به او تا دیدار با بوش و رهبران دولتهای غربی، کمکی به روی صحنه آوردن "مسئله تبت"

نشریه یک دنیای بهتر

را بخوانید و به دست دوستانتان برسانید! با نشریه همکاری کنید، سوالات و نظراتتان را با ما در میان بگذارید!



محمود صالحی آزاد باید گردد!

بنا به اخبار امروز محمد عبدی پور با رادیو برابری، وثیقه ۴۰ میلیون تومانی برای آزادی محمود صالحی صادر شده است و مسئله اگر با بهانه های دیگری از جانب اطلاعات روبرو نشود، موضوع

روال اداری را طی میکند. آزادی حق محمود صالحی است. او در واقع هیچ جرمی مرتکب نشده بود. دفاع از حقوق انسانی کارگر و شرکت در روز جهانی کارگر نه فقط جرم نیست بلکه تمایل قلبی هر کارگر و انسان آزادیخواهی است.

آزادی محمود صالحی را پیشاپیش به خانواده اش، خانم نجیبه صالح زاده، و سامرند عزیز، به دوستان و همزمانش، و تمام کسانی که در این سالها در دفاع از محمود صالحی در سطح جهان تلاش کردند تبریک میگوئیم.

محمود صالحی، هر رهبر و فعال کارگری، دانشجویی و آزادیخواه و برابری طلب را باید به قدرت همبستگی و اتحاد از زندان آزاد کنیم.

زنده باد همبستگی جهانی کارگران!

وقتی دستگاه مذاهب به رقابت و افشاگری از یکدیگر می پردازند...

قطع کردن دست

و همچنین مسیحیان همیشه به احکام اسلام طعن می زنند و به خاطر نمونه یکی از احکام کتاب مقدس ذکر می شود: "و اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زنده اش رها کند و دست خود را دراز کرده عورت او را بگیرد، پس دست او را قطع کن و چشم تو بر او ترحم نکند." (تثنیه 11:25-12)

این آیاتی است که همه مسیحیان باید به آن ایمان داشته باشند گرچه دیگر به آن عمل نمی کنند و در صورت انکار یکی از این آیات، کلیسا تردیدی در کفر ایشان نمی کند و با وجود این همه آیان خشن در کتاب مقدس مسیحیان همواره به مسلمانان تهمت تروریست بودن می زنند. و اگر بنا باشد یکی از دو کتاب قرآن و کتاب مقدس تحریف شده را خشن بنامیم، کدامیک سزاوار است؟ و اکنون دنیای اسلام، هنرمند غیوری می طلبد تا با به تصویر کشیدن این واقعیت های موجود در کتاب مقدس به امثال جناب پاپ و وایلدز بفهماند کسی که خانه اش از شیشه است، نباید به خانه همسایه سنگ اندازی کند*.

تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ۵ ساعات بعد از ظهر بوقت تهران یکشنبه: ۳ ساعات

۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران در تلویزیون کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

اعتصاب کارگران ترکیه علیه قانون کار جدید سرمایه داران و IMF دستانتان را از توی جیب ما کارگران بیرون بکشید!

نیما انصاری

تغییر کرده است. برای بازنشسته شدن یک کارگر باید نه هزار پوئن پرداخت کند که پوئن فشار سنگینی از لحاظ اقتصادی بر دوش کارگران میگذارد. در این قانون میزان حقوق کارگران ۲۳٪ نسبت به زمان فعالیت کاهش می یابد. مدت استراحت پزشکی زایمان زنان کارگر از سه ماه به یک ماه کاهش می یابد و مزایا از حقوق حذف میشود. در این مدت زمان استراحت کارگران ملزم به پرداخت پریم به صورت ماهیانه هستند و در صورت عدم پرداخت از کلیه مزایای خدمات درمانی محروم خواهند شد. در مقابل این قانون جدید ضد کارگری حکومت ترکیه تمامی کارگران و زحمتکشان ترکیه به پا خاسته و با تعطیل کردن کارخانه ها و دیگر مراکز دولتی و خصوصی اتحاد طبقاتی خود را به نمایش گذاشتند. حزب عدالت و توسعه در مقابل اتحاد و همبستگی کارگران و زحمتکشان ترکیه مجبور به عقب نشینی شد و طرح قانون کار جدید را ناچاراً تا اطلاع ثانوی به حالت تعلیق در آورد. یک بار دیگر کارگران اثبات کردند که با اتحاد طبقاتی خود می توانند در مقابل حمله های وحشیانه کاپیتالیسم بایستند.

شعارهایی که کارگران در این تظاهرات سر دادند: ۱- سرمایه داران و IMF دستانتان را از توی جیب ما کارگران بیرون بکشید. ۲- روزی خواهد رسید که طبقات حاکم و استثمارگران را به پای میز محاکمه خواهیم کشید. ۳- تنها راه رهایی؛ همبستگی، همبستگی!*

روزهای سیزده و چهارده مارچ و یک آوریل، صدای فریادهای طبقه کارگر پارلمان ترکیه را به لرزه در آورد. کارگران در ترکیه بر علیه قانون کار جدید که توسط پارلمان ترکیه داشت به تصویب می رسید دست به یک اعتصاب سراسری زدند.

اینبار دولت نیمه اسلامی و شبه سکولار حزب عدالت و توسعه است که قرار است کارگران و زندگی شان را پای منافع سرمایه داران قربانی کند. اسلام سیاسی، چه نوع طرفدار غرب و چه نوع ضد امریکا و غرب، یک جریان ارتجاعی و مدافع سرمایه و ابزاری برای سرکوب حرکت های سوسیالیستی و کارگری در خاورمیانه هست. حزب عدالت و توسعه در ترکیه که مجری شرایط و نسخه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول IMF است، وظیفه حمله به کارگران ترکیه را بعهده گرفته است. این اقدامات با طرح یک قانون کار جدید، که مجموعاً هدفی جز استثمار شدیدتر کارگران و قانونی کردن آن ندارد، یک بار دیگر چهره ی وحشی سرمایه داری و اسلام سیاسی را به نمایش گذاشت.

تمام بندهای این قانون کار جدید حمله به حقوق تآکنونی کارگران است و با یک گام بزرگ دست آوردهای چند دهه طبقه کارگر ترکیه را عقب میراند. در این قانون کار جدید سن بازنشستگی کارگران زن و مرد از پنجاه و هشت به شصت و پنج سالگی

از سایت و وبلاگ حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

وقتی دستگاه مذاهب

به رقابت و افشاگری از یکدیگر می پردازند...

دارند، چه بود؟

حضرت موسی زنان و اطفال را می کشد

حال ببینیم حضرت موسی با این دستور چه می کند؟ بنا بر این روایت تحریف شده کتاب مقدس، وقتی ایشان به شهر سیحون حمله می کنند، همه زنان و کودکان را نیز از دم شمشیر می گذرانند تا بتوانند زمین ایشان را تصرف کنند: "آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند. و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قوش زدیم و تمامی شهرهای او را در آن وقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم،" (سفر تثبیه، 2: 32-37) چرا کودکان اجازه نداشتند زنده بمانند؟ چرا باید همه ساکنان این مملکت از بین بروند تا ساکنان جدید در این سرزمین ساکن شوند؟

فقط دختران باکره زنده بمانند

لشگریان حضرت موسی به قبیله مدیان حمله می کنند و همه مردانشان را قتل عام می کنند و زنان و کودکان را اسیر می کنند و غنائم شهر را جمع می کنند و بقیه شهر را در آتش می سوزانند. چون اسرا و غنائم را نزد حضرت موسی می برند؛ وی بر قوم خود غضبناک می شود و می فرماید آیا همه زنان و کودکان را زنده نگاه داشتید؟ پس الان هر ذکوری از اطفال را و هر زنی که مرد شناخته و با او همبستر شده را بکشید! به متن کتاب مقدس دقت کنید: "و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه ی املاک ایشان را غارت کردند و تمامی شهرها و مسکن و قلعه های ایشان را به آتش

خسونت های چندش آوری وجود دارد که قلب هر انسانی از شنیدن آن به درد می آید. هنگامی که به فرمان "یهوه" به شهرها حمله می کنند و کودکان و زنان را به آتش می کشند و کودکان شیرخواره مقابل چشم مادران سر بریده می شوند و میلیونها انسان، به خاطر تصاحب زمینشان، بدین طریق نابود می شوند. آیا به تصویر کشیدن این خسونت ها که از واقعیت های کتاب مقدس مسیحیان است، پاسخ مناسبی به توهین کنندگان مسیحی- صهیونیسم نیست؟ اگر ما به خاطر وجود آیه جهاد که فقط در شرایط میدان جنگ وضع شده، تروریست هستیم، پس باید نام این نسل کشی های میلیونی کتب مقدس را چه بنهیم؟ مناسب است به چند نمونه از این موارد در کتاب مقدس اشاره شود:

در جنگ هیچ جنبه ای را زنده نگذار

در کتاب مقدس وقتی حضرت موسی مأموریت می یابد که بنی اسرائیل را از مصر به کنعان آورد، در بین راه با قبایلی برخورد می کنند که بنا است بنی اسرائیل در سرزمین ایشان زندگی کنند و باید این قبایل از بین بروند؛ لذا در کتاب مقدس نوشته شده است که خدا به حضرت موسی دستور می دهد با این قبایل بجنگ و همه ایشان از زن و مرد و کوچک و شیرخوار را از دم شمشیر بگذران: "چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی... از شهرهای این امت هایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می دهد، هیچ ذی نفس را زنده نگذار؛ بلکه ایشان را،...، بالکل هلاک ساز." (سفر تثبیه، 20: 10-17) گناه کودکان شیرخواره ای که در این شهرها زندگی می کردند چه بود؟ چرا باید قتل عام می شدند؟ گناهایشان جز اینکه ساکن شهری هستند که بنی اسرائیل به زمین آن چشم

زمین افتاد. و قوم یعنی هرکس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند و هرآنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند؛ لیکن نفره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند." (یوشع، 6: 20 و 21 و 24) البته هر لشگر پیروزی می تواند به زن و کودکان شهر مغلوب و حتی به گاو و گوسفندهای شهر رحم نکند و همه را از دم قتل عام کند ولی کشتن بی هدف بهایم چه منفعتی برای لشگر پیروز دارد؟ ...

حکم مرتد

یکی از اعتراضاتی که مبشران مسیحی به اسلام وارد می کنند، بحث ارتداد است. البته این بحث را با نگاهی غیرواقع بینانه و به نحوی مغرضانه بیان می کنند، در حالی که در کتاب مقدس هم احکام شدیدی برای مرتد وضع شده که به یک نمونه آن اشاره می کنیم که اگر اهل یک شهر مرتد شوند، دستور متفاوت می شود و باید همه اهالی شهر از کوچک بزرگ و حتی گاو و گوسفند از دم کشته شوند و اجسادشان نیز با آتش سوزانده شود. اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد که بعضی پسران بلعالم از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیر را که شناخته اید، عبادت نماییم آنگاه تفحص و تجسس نموده نیکو استفسار نما و اینک اگر این امر صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است. البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هرچه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک

نما. و همه ی غنیمت آن را در میان کوچه اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد. (تثبیه فصل 13: 12-17)

وقتی دستگاه مذاهب

به رقابت و افشاگری از یکدیگر می پردازند!

محمود احمدی



ضمیمه

استراژی ما در برابر فیلم فتنه

محمد کاشانی*

محمد کاشانی مدعی است که متخصص ادیان ابراهیمی است؟! ایشان در مقاله ای تحت عنوان "استراتژی ما در برابر فیلم فتنه" در صدد تدوین استراتژی حکومت اوباش اسلامی در مقابله با این فیلم بر آمده است. ظاهراً تهدید و آدمکشی و فتوا و غیره کفایت نکرده است و خواهان ارائه سیاست جدیدی علاوه بر سیاست همیشگی این آدمکشان تروریست هستند. تلاش کرده است که در مقابل آیاتی از اسلام که قتل و کشتار و جنایت و قطع عضو را تجویز میکند، روایاتی از تورات و انجیل را نیز قید کند که به همان اندازه مشوق آدمکشی و جنایت و کشتار دسته جمعی است. به دنبال "هنرمند غیوری" است که کاریکاتور بکشد و به جنگ کاریکاتورها برود.

محمد کاشانی تنها گوشه ای سیاه از حقایق را در قبال دستگاه جنایت مذهب رقیب برملا میکند. واقعیت ساده تر اما این است که تمام مذاهب سر ته و یک کرباسند. جملگی مجموعه ای از جهل و خرافه و ارتجاع و مشوق آدمکشی و جنایت اند. در کارنامه هر دستگاه مذهبی تاریخ طویلی از جنایت و آدمکشی و آدمسوزی ثبت شده است.

در این جنگ ما با هیچکدام از دو سوی ارتجاع همسو نیستیم. بر علیه هر دو بخش ارتجاع قرار داریم. مذهب، اعم از اسلام یا مسیحیت یا یهودیت، فقط یک مجموعه خرافی و ضدیت با انسانیت نیست. یک دستگاه جنایت است. یک ماشین آدمکشی است. صنعت مذهب مسبب بزرگترین قتل عامها و کشتارها در طول تاریخ بوده است. بیشترین انسانها را به نام خدایان کشته و نابود کرده اند. دستگاه مافیایی مذهب، چه در جنگ و چه در صلح، تاکنون بیشتر از هر فاجعه دیگری آدم کشته است.

بشریت را باید از شر تمامی این ماشین آدمکشی خلاص کرد. جنگ و رقابت مذاهب را باید به جنگ علیه کلیه مذاهب تبدیل کرد. جنگی برای خلاصی بشریت از شر تمامیت دستگاه مذهب و نه فقط یکی از این دستگاهها. هر گونه تخفیفی به یک سوی این جنگ یک اشتباه مهلک است. یک اشتباه جبران ناپذیر است. هر گونه اکس یک مذهب شدن و فقط به مذهب دیگر تاختند عملاً همسویی با طرف مقابل است. بشریت را باید از شر تمامی مذهب رها کرد. آزادی از مذهب یک شرط بنا نهادن یک جامعه آزاد است. کمونیسم کارگری برای یک جامعه آزاد، فارغ از مذهب و قومپرستی و تمامی ایدئولوژیهای نافی برابری انسانها مبارزه میکند.

مقاله محمد کاشانی را باید خواند. در حین رقابت، اعترافی کودکانه به جنایت پیشگی تمامی مذاهب است. *

خشم خود را از این کار غیراخلاقی و غیرانسانی هلندی ها نشان دهند؟ و یا باید به انتظار محکومیت مجامع حقوق بشر بشینند و دست بر روی دست بگذارند؟ و یا راه سومی هم وجود دارد تا هم مسیحیان افراطی نتوانند لذت توهین به بیش از یک میلیارد و نیم مسلمان را احساس کنند و هم از تکرار چنین توهین هایی که نتیجه ای جز جنگ تمدن ها به بار نخواهد آورد جلو گیری شود؟ آن راه سوم چیست؟

تاریخ تکرارپذیر است. اگر خود را در موقعیت اول انقلاب و حمله عراق به ایران قرار دهیم، دشمن متجاوز، ناجوانمردانه، حمله ای سنگین به ایران را آغاز کرد و در مقابل این حمله ۳ نوع پاسخ داده شد. پیشنهاد اول از طرف بنی صدر ارائه شد و خانثانه دست بر روی دست گذاشت. "زمین" را به "زمانی" که هیچگاه به دست نیامد، فروخت و به التماس محکومیت مجامع جهانی وقت گذراند. راه حل دوم افرادی بودند که به خیابانها ریختند و پرچم عراق را به آتش می کشیدند. این دو راه حل مشکلی را حل نکرد و تنها راه حل سوم پاسخ داد و آن هم شیرمردانی که برخاستند و پاسخ هر گلوله ای را با گلوله ای و هر موشکی را با موشکی دادند تا دشمن را عاجزانه بر سر جای خود نشانیدند. امروز ما درست در همان موقعیت قرار داریم دشمنی مجهز با تمام تجهیزات حمله ای سنگین به مقدسات ما را آغازیده است. ما در برابر این دشمن چه باید کنیم؟ آیا به روش بنی صدر به انتظار محکومیت مجامع حقوق بشر بشینیم و زمین را به زمان بفروشیم و یا به مانند کاریکاتورهای دانمارک به خیابانها بریزیم و پرچم هلند را به آتش بکشیم؟ و یا راه حل سوم را پیش بگیریم و هر حمله ای را به حمله ای متقابل پاسخ دهیم و هر توهینی را پاسخی دندان شکن دهیم. البته این مسلم است که آیین ما، اجازه توهین به مقدسات دیگران را نمی دهد و نمی توانیم و نباید به مقدسات مسیحیان تندرو توهین کنیم ولی آیا نمی توان واقعیت های کتاب مقدس موجود مسیحیان را هم به تصویر کشید؟ اگر به خاطر یک آیه جهاد که در شرایطی کاملاً انسانی وضع شده به ما تهمت تروریست بودن می زنند، خوب است بدانیم در کتاب مقدس موجود مسیحیان،

صفحه ۲۳

رشد اسلام گرایی در اروپا مسیحیان تندرو را بر آن داشته تا دست به حملات توهین آمیز و ناجوانمردانه نسبت به اسلام بزنند. سلسله حملات منسجمی از سخنرانی توهین آمیز پاپ تا کاریکاتورهای دانمارکی و امروز هم فیلم موهن "فتنه" و فیلم بعدی که در راه است. (کارتون هجو آمیزی در باره یکی از زنان پیامبر اسلام) همه و همه نشان از ترس مسیحیان تندرو از گسترش اسلام در اروپا است. در موارد قبل، جوشش و عشق مسلمانان به پیامبر مهربانی ها، آنان را بر آن داشت تا به خیابانها بریزند و اعتراض خود را به این اقدامات توهین آمیز نشان دهند ولی چنان که افتد و دانی این واکنشها اثر چندانی نداشت و فقط حساسیت و عشق مسلمانان را نسبت به پیامبرشان نشان می داد و در طرف مقابل هر کسی که دچار شهوت شهرت بود، قلمی به دست گرفت و طعنی به اسلام زد، شاید در قبال این توهین به نان و نوبی برسد. این بار گریب وایلدرز نماینده پارلمان هلند با ساختن فیلم کوتاه فتنه و تلفیق قرآن با اعمال تروریست و هابیان - که وظیفه ای جز ریختن خون دیگر مسلمانان ندارند-، خواست نشان دهد اسلام با تروریست برابر است و خواستند به بهانه دفاع از آزادی بیان، سنگی به قامت رعناهی اسلام بزنند غافل از آنکه چراغی را که ایزد بر فروزد، هر آن کس پف کند ریشش بسوزد. مهمترین سوالی که اکنون با آن روبرو هستیم این است که واکنش مسلمانان نسبت به فیلم فتنه باید چگونه باشد؟

آیا باز هم لازم است که به خیابانها بریزند و پرچم هلند را به آتش بکشند و

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!